

تعلیم و تربیت در نظر سید

با يك مقدمه بقلم دانشمند نامی آقای سعید نفیسی

نگارش :

ستوان دوم و وظیفه : محمد حسن شریف

لیسانسیه در ادبیات

از انتشارات

بنگاه چاپ و نشر کتب



ارزش

۱۰

ریال

حق

چاپ

محفوظ

علی جعفری

میرزا

این بنگاه حاضر است کتب عام المنفعه مؤلفین و مترجمین
محترم را با سرمایه خود یا شرکت آنان چاپ و پخش نماید

نشانی : انتهای خیابان ناصر خسرو جنب تیمچه صدر اعظم



زیردان بود شاه پیر وز بخت
همیشه جهاندار با تاج و تخت

«فردوسی»



همایون ولیعهد او شاد باد
دلش روشن و گنجش آباد باد
« فردوسی »







- ردیف اول نشسته** - از راست به چپ: آقای پرفسر هانری ماسه (فرانسه) - آقای عباس اقبال - آقای دکتر عیسی صدیق - آقای محمد آقا اغلو (امریکا) - آقای گوئتر (امریکا) - آقا سباستیان باك (آلمان) .
- ردیف دوم نشسته**: آقای وتر (انگلستان) . آقای دکتر کوتونو (فرانسه) - آقای ابراهیم حکیمی - آقای پرفسر پرتلس (روسیه) - آقای یاستوخوف (روسیه) - آقای حسن اسفندیاری - آقای محمد علی فروغی - خانم گوئتر (امریکا) - دستور انوشیروان (هندوستان) - آقای پرفسر آرتور کریستن سن (دانمارک) - آقای پرفسر زاره (آلمان) - آقای عبد الحسین شیبانی .
- ردیف سوم ایستاده**: آقای دکتر ولی الله نصر - آقای مجتبی مینوی - آقای محمد تقی بهار - مرحوم مهدی دیبا - آقای حسن وحید دستگردی - مرحوم میرزا یانس - آقای بدیع الزمان فروزان فر - آقای سعید نقیسی - مرحوم جمیل صدیقی زهاوی (عراق) - آقای دکتر صادق رضا زاده شفق - آقای فواد کوربرلو (ترکیه) - آقای ابوالقاسم اعتصام زاده - آقای نظام الدین (هندوستان) - آقای سردین راس (انگلستان) - آقای آشیک آگیا آنسوچی (ژاپون) - آقای زین العابدین رهنما - آقای بالوتیکوف (روسیه) - آقای محمد طاهر رضوی (هندوستان) - آقای حسین بیرنبا - آقای رضا قلی هدایت - مرحوم جعفر سیاح - آقای حیدر علی کمالی .
- ردیف چهارم**: آقای احمد صراف (عراق) - آقای پرفسر ژان رییکا (چکواسلواکی) - آقای محمد اسحق (هندوستان) - آقای حسینی (هندوستان) - آقای علی نهاد (ترکیه) - آقای عبد الحسین اورنگ - آقای رحیم زاده صفوی .
- ردیف پنجم**: آقای مایل توپسر کانی - آقای جلال الدین هاشمی - آقای علی اصغر حکمت - آقای نصر الله فلسفی - آقای پرفسر فرامیان (روسیه) - آقای عبدالمعظم قریب - آقای احمد دهقان بهمنیار .
- ردیف ششم**: آقای هاکن (فرانسه) - مرحوم پرفسر یوری مار (روسیه) - آقای اکبر قویم - آقای پرفسر رماسکیویچ (روسیه) - آقای پرفسر اربلی (روسیه)
- ردیف هفتم**: آقای پرفسر بهرام گور انکلساریا (هندوستان) - آقای نصر الله تقوی - آقای مینورسکی - آقای فرانسوا ملک کرم - آقای عباس خلیلی - آقای جمشید جی اونوالا (هندوستان) .
- ردیف هشتم**: آقای عبد الحمید عبادی (مصر) - آقای پرفسر آنتونیو یا گلیارو (ایتالیا) - آقای دکتر کوهنل (آلمان) - آقای عبدالعزیز جواهر الکلامی - آقای پرفسر مایر (فلسطین) .

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
۱	مقدمه

بخش اول

۵	اوضاع اجتماعی عصر فردوسی
---	--------------------------

فصل اول

۷	اوضاع سیاسی عصر فردوسی
---	------------------------

۸	۱ - سامانیان
۱۰	۲ - آل زیار
۱۱	۳ - آل بویه
۱۳	۴ - کنگریان
۱۳	۵ - سالاریان
۱۴	۶ - روادیان
۱۴	۷ - غزنویان
۱۵	۸ - شادادیان گنجه
۱۶	۹ - شیبانیان
۱۷	۱۰ - فرمانروایان بخارا
۱۸	نتیجه فصل

صفحه

عنوان

فصل دوم

اوضاع دینی عصر فردوسی

۲۷

تصوف

۲۷

اعتزال ...

فصل سوم

اوضاع علمی و ادبی عصر فردوسی

۳۰

۳۱

۳۲

۳۶

۳۷

۴۵

۵۱

۵۲

۵۳

۵۴

۵۶

۵۷

۵۹

۶۰

۶۴

۶۶

۱ - مکاتب

۲ - مساجد

۳ - مجالس مناظره

۴ - کتابخانه ها

۵ - مدارس

۶ - مؤسسات علمی دیگر

طراز اداره و چگونگی این تشکیلات علمی: ۵۲

۱ - عمومی بودن تعلیمات

۲ - درجات تعلیم (مسافرت های علمی)

۳ - امتحانات

۴ - عده دانشجویان

۵ - شهریه

۶ - تنبیه بدنی

۷ - برنامه

نتیجه این نهضت علمی:

صفحه	عنوان
۶۶	۱ - ترقی علوم
۶۷	۲ - تعدد علوم
۶۹	۳ - ظهور دانشمندان بزرگ
۷۱	۴ - طلوع فردوسی

بخش دوم

۷۷	عقاید فردوسی در تعلیم و تربیت
----	-------------------------------

فصل اول

۸۱	خرد و دانش
۸۵	دانش

فصل دوم

۸۹	کلیات راجع به آموزش و پرورش
۹۱	۱ - لزوم تعلیمات عمومی (آموزش پسران، آموزش دختران)
۹۵	۲ - اثر توارث در تعلیم و تربیت
۹۸	۳ - قضا و قدر - بخت و اتفاق
۹۹	۴ - کوشش و اغتمام فرصت
۱۰۲	۵ - برنامه تعلیمات
۱۰۴	۶ - انتخاب آموزگار
۱۰۷	۷ - روش آموختن
۱۰۸	۸ - تنبیه بدنی

عنوان	صفحه
۹ .. امتحان	۱۱۱

فصل سوم

هدف تعلیم و تربیت	۱۱۳
۱ .. خدا	۱۱۴
۲ .. شاه	۱۱۶
۳ .. میهن	۱۱۸
۴ .. تربیت بدنی	۱۲۰
۵ .. بهداشت	۱۲۲
۶ .. خوشبینی	۱۲۳
۷ .. دوری از خشم	۱۲۴
۸ .. توانگری	۱۲۵
۹ .. بلند همتی	۱۲۷
۱۰ .. تعلیمات جنگی	۱۲۹
۱۱ .. تقویت قوه عاطفه	۱۳۱
۱۲ .. پندار نیک	۱۳۳
۱۳ .. گفتار نیک	۱۳۴
۱۴ .. کردار نیک	۱۳۶

بقلم دانشمند نامی
آقای سعید نفیسی

مقدمه

پیری هشتاد ساله از مردم طوس هم نشین
شبانروزی زندگی من بوده است. در کودکی،
در جوانی، در سفر، در حضر، در خواب، در بیداری،
هنگام شادی، هنگام غم، روز و شب، بامداد و
نیم روز و چاشتگاه و نیم شب، در بیخودی و در
خویشتن داری، در بیماری و تن درستی، همواره
با وی نشسته‌ام و همواره با من سخن گفته است.
اگر بکتاب بنگری گوید هشتاد سال زیسته است
ولی چون حقیقت را بجوئی می بینی که هزار
سالست می زید و باز هزاران سال دیگر خواهد
زیست. روزی بود که در روستای باژ از دهستان
طابران در خاک نوغان بیرون شهر طوس در باغچه
خرمی که از پدرانش باو رسیده بود در سایه

ب

درختان لب جوی ، در میان دم جان بخش نسیم
 بهاری که گلهای سرخ و زرد را بشکفتن آورده و
 غنچه های گلهگون و الماس رنگ را نوازش
 میداد ، هنگامی که بلبل بر شاخ درخت میخواند
 و طرب ساز میکرد ، هنگامیکه پروانه های رنگین
 جامه از بن شاخ بدان شاخ آسمان پیمائی میکردند ،
 در گوش جهان از رستم و زال و سام و نریمان زمزمه
 ساز میکرد ، بانگ مردانه نیم آهنگ اوداستانهای
 گیومرث و طهمورث و هوشنگ و جمشید و
 فریدون و ایرج و کیقباد و کیکاوس و کیخسرو
 و گشتاسب و دارا را بر ورق آسمان مینوشت ،
 هنوز گوش من پراز آن ولوله جان افزای و از
 آن بانگ بم مردانه است . هنوز من آن خط
 زرین را در دامن آسمان میخوانم .

من دست از دامن این پیر هزار ساله نمیتوانم
 برداشت . شاهنامه اودربائست که من بارها در
 آن غوطه خورده ام و با همه بی دست و پائی

روز و شبی نیست که در آن شنا نکرده باشم .
 از دامن این موج ببغل آن موج دیگر ، ازین
 کرانه این دریای پهناور بدان کران دیگر ، بارها
 رفته و باز گشته ام . گاهی در موج خیز حوادث
 روزگار در پیرامون لجه ای که آبهای کف
 آلود غران خشمگین آن پر از بانگ گیرا گیر
 رستم و زهرا زه سام و نریمانست لشکر انداخته ام .
 من این مرد را از هر ایرانی دیگر بیشتر
 دوست دارم ، زیرا که اگر او نبود ایران نبود
 و چو ایران مبادا تن من مباد . گاهی با او
 بمیدان جنگ می روم ، رخس تناور را از دور
 می نگرم که در میان خاک و خون دست و پا
 میزند و گرد بر آسمان می افشاند . پهلوان سیستان
 را می بینم که با تیغ و کمان و کمند خویش
 سرسراشان را پست میکند و جان و تن دلیران
 را درهم می نوردد . افراسیاب تورانی را می بینم
 که بارها درمانده و ناتوان چون پیر زنان نا کام

ت

موی کنان و مویه کنان از دست او بر آسمان
می نالد. گاهی بزمگاه کیکسرو می روم و با
او در پایه آن تخت زرین گوهر نشان هم نشین
میشوم و از جام زرنگار کیکسروی باده خسروی
می نوشم. گاهی در دشت های پهناور سیستان در
پی دلاور زابلی اسب می تازم و سیاوش را از بند
جانکاه و بیژن را از تگ چاه بی دریغ رهائی
میدهم. زمانی با بهرام گور بشکار می روم و
در میان بیشه ها و دشت های بی کران پهناور تیر
بر چشم زیبای آهوان خوش خرام می دوزم.
گاهی در بزم نوش خواری و دستان سرائی بهرام
داستانهای روح بخش می شنوم. گاهی در بارگاه
پرویز نغمه جان سوز بار بدو آواز دل افزای
نکیسامی میوشم. گاهی در بر تخت خسرو نوشیروان
از اندر زهای بزرگ مهر توشه دانش و خرد بر
میگیرم و جیب و دامن آزمون روزگار را از
آن انباشته میکنم.

ث

روز و شب ، جنگ و آشتی ، رزم و بزم ،
 شهر و روستا ، کوه و دشت ، بهار و خزان ،
 شادی و غم ، سور و سوک ، خشم و نرمی ، مهر
 و کین ، آهستگی و درشتی ، دوست و دشمن ،
 ستیزه و پندی که این دهقان زاده طوسی هزار
 سال پیش در ورق کاغذ ریخته و آسمانها را از
 آن پر کرده و هزاران هزار مردم را گریانیده
 و خندانیده و شاد و غمگین کرده است ، نه چنان
 گوش مرا انباشته و نه چنان در دل من جای دارد
 که توانم دمی آنرا فراموش کنم . این کتاب
 یادگار کودکی من ، اندوخته روزگار دبستان
 من و هم نشین جوانی من بوده است . بارها آن
 را گشوده ام ، بارها بر روی آن خم شده ام ،
 بارها چشمان من در روی ورقهای پراز مهر و
 کین آن سنگین شده و بخواب فرو رفته ام و
 گوئی در خواب نیز کسی بیحرم تقارب در گوش
 من سرود میخوانده است .

ج

چهل و اند هزار شعر آنرا سه بار سراسر از
 آغاز تا انجام خوانده ام. رستم و سهراب و اسفندیار
 و بیژن و سیاوش و کیخسرو این مرد طوسی
 نزدیک ترین آشنایان دوره زندگی منند. با هیچ
 کس باندازه ایشان نشست و برخاست نکرده ام.
 تیرگی های آسمان شب و درخشندگی های آفتاب
 روزگواهان منند که با این مرد هزار ساله چه
 سرو سرها داشته ام. میخواهم رازهای درون
 خویش را با وسپارم، گاهی کتاب او را میگشایم
 که با او سخن گویم و درد دل کنم، ولی این
 مرد بزرگ تر از آنست که مرا مجال سخن
 دهد، هیبت او چنان مرا فرا میگیرد که لب
 بسخن نمیتوانم گشود. خدایا با این جادوگر
 زبان بند چه کنم؟ هرگز در برابر کوهی بزرگ
 ایستاده اید؟ قلعه برف گرفته سر با آسمان افراشته
 آنرا می بینید، دلتان میخواهد از آن بالا روید،
 دلتان میخواهد دست بر سر آن گذارید و پیداشانی

چ

برسینه آسمان بسائید. هر چه می روید می بینید
 باز مانده است. سرانجام نا کام و نومید باز
 میگردید. باز آرام نمی نشینید، بارها آن اندیشه
 خام را می پزید. منهم در برابر این دهقان زاده
 طوسی همین حال را دارم. چه کنه دستم بدامان
 او نمیرسد. یزدان توانا خواسته است ناتوانی
 ما را در برابر توانائی این مرد بنماید. با کار
 خدائی ستیزه نتوان کرد.

این اندیشه بزرگ از هر کوهی بلند تر و
 از هر دریائی پهناور تر است. کوه بلند روزی
 پست میشود، کاهش آفتاب، رخنه باران، سیلی
 باد، نوازش هوا، دل شکافی های یخ بندان،
 سرانجام روزی بروچیره خواهند شد، اندرون
 او را از هم خواهند درید، خرده خرده ازو
 خواهند کاست و روزی می رسد که آن را با
 زمین پست هموار خواهند کرد. تابش خورشید،
 خشکی هوا. روزی آن دریای پهناور را بکفی

ح

آب نیازمند خواهد کرد و از کیسه هر دریوزه گر
 نانخواهی تهی تر خواهد ساخت . اما اندیشه این
 مرد طوسی هرگز فرسوده و سوده نخواهد
 گشت ، هرگز فروکشیده نخواهد شد .

ای خدای بزرگ ، اینهمه بزرگی را چگونه
 درمشتی رگ و پی و استخوان و گوشت نهادی !
 چه شد که از خوان بخشش توهمه اقمه ای بیش
 نبردند و این مرد کاسه کاسه و طبق طبق ربود ؟
 آوخ که چگونه کلمات در وصف این پیر مزد
 طوسی ناتوانند ! آدمی زاده را باید که سخنانی
 از نو برای اندازه گرفتن قدر این مرد هزار ساله
 وضع کند . کسی هرگز توانسته است دریا را
 قطره قطره و کوه را ذره ذره بشمارد ؟ ما هم در
 برابر کار این مرد این چنین خوارمایه افتاده ایم .
 راستست که چهل و اند هزار شعر بیشتر نیست ،
 در یکی دو ماه میتوان آنرا خواند ، من نیز سه
 بار این کار را کرده ام . ولی يك جهان معنی را

خ

چگونه میتوان باین اندك مایه روزگار دریافت؟
 هیچ يك از سرایندگان و نویسندگان که تا
 کنون گفته و نوشته ایشان را خوانده ام رازی
 دیگر در برابر من ندارند، دشتشان در پیش من
 بازست، زیرا که سخن خود را گفته اند و
 رفته اند و هر چه باز گو کنند همانست. اما
 اینمرد باهمان زبان و باهمان چندکلمه هرروز و
 هرشب با من سخن میگوید و هر بار دیگری که
 زانو در برابر وی میزنم و گوش بسخن مردانه
 او فرامیدهم باز آهنگ نوین ساز میکند و باز
 معنی دیگر در خاطر من می نشاند.

چرا او بدینسان بزرگست و ما بدین پایه
 خردیم؟ میدانم که این معما را هرگز نخواهم
 گشود، میدانم که این یکی از سر بسته ترین
 رازهای آفرینشست. با این همه نمیتوانم بتکاپوی
 دیرین بسنده کنم، چه میتوان کرد؟ آدمی زاده
 است و هزاران آرزو. باز میکوشم که مگردست

درین پرده راز افکنم و دل ناشکیبای خود را
 آرامشی دهم . اینست که نام او را هر جا ببرند
 در پی آن می روم و هر چه در باره او بنویسند
 می خوانم . این روزها باز نام او را از گوشه ای
 شنیدم . مرا گفتند که آقای محمد حسن شریف
 لیسانسیه ادبیات کتابی نوین در عقاید فردوسی
 در تعلیم و تربیت نوشته و چاپ میکنند . بسکه
 تشنه این آب بودم خواستم پیش از آنکه چاپ
 آن پایان رسد و بدست مردم افتد بتدریج که
 از چاپخانه بیرون می آید جزو جزو آنرا بخوانم .
 ناشر آن کتاب این مهربانی را از من دل سپرده
 بی تاب دریغ نکرد . میتوانم بخود بالید که من
 نخستین کس که نسخه چاپ شده این کتاب را
 خوانده ام ، هنوز نویسنده جوان دانشمند پر شور
 آن این کتاب را نخوانده بود زیرا که هنگام
 چاپ شدن آن در بیرجند وظیفه مقدس نظامی
 خود را انجام میداد .

همینکه چاپ کتاب بیایان رسید نتوانستم
 كلك در مانده گنگ را از رفتار برین صحایف
 بازدارم . آیا بهترین کار آن نیست که حسی آنرا
 برانگیزد ؟ آیا راست ترین گفتارها آن نیست که
 گوینده آن از خویشتن بیخود باشد ؟ نشاءه سخن
 فردوسی دست مرا گرداند و این چند کلمه را
 برین اوراق ریخت . مزد آن دهقان زاده طوسی
 را هرگز نتوانم داد ، شاید توانسته باشم پاسی از
 خدمتی که آقای محمد حسن شریف درخوشه
 چینی از آن دشت بی کران کرده است گزارده
 باشم . هر که با من از فردوسی سخن گوید من
 همه گوش را بر سخن او میدوزم و ازو سپاس
 گزارم که شوری دیگر از دلدارم دردم برانگیخته
 است ، « یاد یاران یار را میمون بود » .

تهران - اردیبهشت ماه ۱۳۱۹

سعید نفیسی

اور اقبکه ذیلا از نظر خوانندگان میگردد ، رساله ایست
که بتصویب استاد محبوب ودانشمندم آقای **دکتر رضا زاده**
شفق در دانشسرای عالی نگاشته ام .

در آغاز که موظف بانجام این وظیفه شدم در نظر داشتم
رساله ای که در خور ذکر عقاید نامی ترین شاعر دانشور
ایران باشد ترتیب دهم و یاد داشتهائی که پس از خواندن
شاهنامه گرد کردم بیشتر از پنج برابر رساله کنونی بود .
برای نوشتن بخش اول آن نیز کتب بسیاری را که لازم
داشتم از خارج و داخل تهیه کرده شروع بکار نمودم ولی
اتفاقاً در همین موقع موظف بنوشتن رساله ختم تحصیلی ام هم
شده و امتحانات نیز شروع گردید و در نتیجه کثرت گرفتاری
و محدود بودن وقت مرا بکلی از انجام مقصود باز داشت و
مجبور شدم بهمین صورت اختصاریکه ملاحظه میشود رساله
را بیایان رسانیده در موقعش تسلیم کنم .

پس از فرا رسیدن ایام تعطیل نیز که خیال میکردم آن
یاد داشتهای پراکنده را جمع و تنظیم کرده سپس بچاپ
بدهم بواسطه توجه بانجام وظیفه مقدسم از آن خیال منصرف
شده و اینک برای آنکه همان یادگار کوچک ایام داشجویی
از بین نرود باطبع آن موافقت کردم و خود بنقص و نارسائی
آن ایمان دارم و صمیمانه از خوانندگان و دوستانم میخواهم که
مرا از نکات قابل انتقادی که در آن می بینند آگاه کنند تا
اگر بنظر خودم نرسیده باشد در چاپ دوم که تمام رساله
باطبع خواهد رسید اصلاح و مرتفع گردد . **اقدسیه**

اردوگاه دانشکده افسری

محمد حسن شریف

۱۸۶۲۲

مقدمه

بنام خداوند و خورشید و ماه
که دل را بنامش خرد داد راه

پیش از آنکه بذکر عقاید فردوسی در تعلیم و تربیت پردازیم ناگزیریم که قبلاً از عصریکه فردوسی در آن زندگی میکرد گفتگو نموده و اجمالی از زندگی شخصی و خانوادگی و اوضاع اجتماعی و سیاسی عصر او را شرح دهیم زیرا:

اولاً تأثیر اوضاع اجتماعی و سیاسی در افکار دانشمندان و شعراء بقدری شدید است که بعضی از علماء طرفدار مذهب اجتماعی گفته اند که اساساً « صنعت صنعتگران و شعر شعراء زاده فکر و خیال شخصی آنها نیست بلکه نتیجه افکار جامعه هست که بوسیله آنها ظهور می یابد » (۱)

(۱) دروس فلسفه تربیت در تشریح مذهب اجتماعی،
گفته دانت ایتالیائی

و عده ای هم مبالغه کرده و گفته اند که حتی « جرم مجرمین را نیز نمیتوان بخود آنها نسبت داد بلکه این يك صفتی است که از جامعه گرفته اند »^(۱) و پرفسور شبلی نعمائی فصل مشروحاتی در این زمینه نوشته و تأثیر نظام حکومت و تأثیر زندگی تمدنی و نظامی را در علوم و قانون ثابت کرده و « در بیان ترقی و تنزل شعر و شاعری و تحقیق جنسیت و مذاق آن قبلا بحث از مذاق و مشرب حکومت » را لازم دانسته است^(۲)

همین عقیده را نیز دکتر طه حسین اظهار کرده و عقیده دارد که « برای پی بردن بافکار و عقاید دانشمندی که میخواهیم از او گفتگو کنیم، دانستن اوضاع و احوال آن عصر لازم است » زیرا اوضاع اجتماعی است که « علت

(۱) دائرة المعارف قرن بیستم جلد ۳ ص ۸۷

(۲) ادبیات منظوم ایران جلد ۴ ص ۱۰۳ - ۱۲۸

تکوین عقاید شاعر یا دانشمند میشود» (۱).

ثانیاً تأثیر خانواده در تکوین عقاید و احساسات و نشو و نما و افکار و اندیشه ها نیز از مسائلی است که مورد اتفاق همه دانشمندان است زیرا این جامعه كوچك است که صفات پسندیده یا خویهای زشت را در شخص نمو می دهد و استعداد هر يك از خویهای خوب یا زشت که بحکم عامل توارث باو منتقل شده است هویدا و ظاهر یا پوشیده و مخفی میکند.

ذکر شواهد بسیار مورد احتیاج نیست
چو از قدیمترین زمان باین اصل توجه بوده (۲)

(۱) الاخلاق عند الفزالی ص ۴ - ۵

(۲) ابن خلدون در مقدمهٔ پربهای تاریخ خود ص ۱۰۷ فصل مشروحی زیر عنوان « علت طبیعی اینکه بدویها از شهرها بنیکوکاری نزدیکترند » نگاشته و برای اثبات مدعای خود بدین سخن پیغمبر بزرگوار استشهاد کرده است که فرمود: « تمام افراد بشر در آغاز بر يك فطرت زائیده شده اند و پدر و مادرند که آنها را از خوی اصلی برکنار کرده عقاید خویش را بر آنان تحمیل میکنند » و چون این مسئله تقریباً

و تحقیقات دقیق علمی اخیر نیز این حقیقت را
 آشکار و ثابت نموده است بنا بر این نخست از
 اوضاع اجتماعی عصر فردوسی گفتگو
 کرده سپس بذکر زندگی شخصی و
 خوانوادگی او پرداخته و آنگاه بمیان عقاید
 او در تعلیم و تربیت میپردازیم.

بدیهی است برای اختصار رساله از ذکر شواهد بسیار چشم
 پوشید و مخصوصاً شرح بسیار سودمندیکه در روش نوین
 ص ۶۶ و تاریخ مختصر تعلیم و تربیت ص ۲۹۶ و ۳۰۴ مندرج
 است یاد آور میگردد.

بخش اول

اوضاع اجتماعی عصر فردوسی

یکی از عیوبی که تواریخ ما دارند این است که نمیتوان بوسیله آنها بخوبی از اوضاع اجتماعی يك عصر مطلع شد زیرا بطور کلی تواریخ بشرح فتوحات و جنگهای پادشاهان و یا شرح حال بزرگان علم و دانش پرداخته و کمتر از اوضاع عمومی گفتگو کرده اند ولی این نقصیه بمقصود ما زیان نمیرساند و از شرح همان حوادث عیتوانیم بروح عصریکه فردوسی در آن زندگی میکرده است پی ببریم زیرا در عین حالی که بتأثیر اوضاع اجتماعی در افکار معتقد باشیم و مانند کارلایل و هم عقیده های او، جامعه را در برابر فرد بکلی بی اثر ندانسته و فقط روح تاریخ را بزندگانی اشخاص بزرگ باز بسته ندانیم، این حقیقت را نمیتوانیم منکر شویم که

اوضاع اجتماعی نیز ولیـده عملیات و افکار
نوابغ است که در عین اینکه خود محصول
جامعه هستند باز خصایصی ذاتی دارا بوده اند
که جامعه را تسکین داده و افکار آنرا پیرو عقاید
و روح بلند خویش کرده و خط سیر افکار
جامعه را تغییر داده اند .

پس روی این اصل شرح همان حوادث
مهم تاریخی عصر فردوسی و حال بزرگانیکه در هر
رشته از علوم در عصر او ظهور کرده اند می تواند
ما را بشناختن روح عصرش رهبری کند و عللی
که افکار او را پدید آورده است بمانشان دهد .
و اینک بحکم همین قاعده عمومی بشرح
کلیات پرداخته و از ذکر جزئیات که میتوان
از خلال صفحات تاریخ بدست آورد چشم پوشم
و این بخش را در سه فصل ذکر میکنم :

فصل اول اوضاع سیاسی **فصل دوم** دینی
فصل سوم اوضاع علمی و ادبی .

زمانه سراسر پر از جنگ بود
 بجویندگان بر جهان تنگ بود
 « فردوسی »

فصل اول

اوضاع سیاسی عصر فردوسی

عصر فردوسی که از سال ۳۲۰ آغاز و در سال ۴۱۶ ختم میشود، پر آشوبترین عصر-
 هائیبست که تاریخ ایران از استیلای عرب تا
 هجوم مغول دیده است. زیرا تجزیه دول اسلامی
 که بواسطه ضعف خلفا از سال ۲۳۲ هجری
 (زمان متوکل) شروع شده بود در این عصر
 مدارج کمال خود را می پیمود و در هر گوشه ای
 از ممالک اسلامی امیری دعوی استقلال داشت
 و با مدعیان خود در جنگ و نزاع بود.

صرف نظر از دولی که در خارج از ایران
 تشکیل شده و هر يك آشوبی پیا کرده بودند
 (مانند مروانیه در اندلس «اسیانی» که تا سال

۴۲۲ حکومت کردند و دولت حمدانیه که در بین النهرین و حلب تا سال ۳۹۴ استقلال داشتند و دولت اخشیدیه که تا سال ۳۵۸ در مصر حکومت کردند (۱) و دولت فاطمیه که در مصر از سال ۳۵۷ خود را مستقل شمرده و دامنه آشوب آنها در اواخر عصر فردوسی بایران نیز رسیده بود (۲) در داخله حدود طبیعی ایرانهم در این عصر بسا پیش آمده که ده پادشاه حکم روا بوده و بایکدیگر در کشمکش و نزاع بوده اند و اینک مختصراً بشرح بعضی از خاندانها که مهمترین میپردازم:

۱

سامانیان

(۲۶۱ - ۳۸۹)

آغاز تشکیل دولت سامانی از سال ۲۶۱

هجری است که در این سال نصر سامانی از

(۱) تاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان جلد ۴ ص ۱۶۵

(۲) تاریخ آداب اللغة « « « « ص ۲۲۲

طرف معتضد خلیفه عباسی حکومت تمام ماوراء
النهر یافت و انقراض آن در سال ۳۸۹ هجری
است که عبدالملک پادشاه سامانی مغلوب محمود
غزنوی گردید (۱) و در ۱۲۸ سال حکومت
خود به جنگ‌های پرداخته اند که قسمتی از آنها
مصادف با عصر زندگی فردوسی و نخستین آنها جنگی
است که بین منصور سامانی (۳۵۰-۳۶۶)
و البتکین در سال ۳۵۶ رخ داده و دومین آنها
جنگی است که بین نوح دوم و خلف بن احمد
صفاری واقع شده و همچنین کشمکشها و نزاع-
هائیکست که در زمان این سلطان بین امراء
سامانی (مانند ابو علی سیمجهر و ابو العباس
قاش) رخ داده و سپس هم جنگی است که
بین او و بغرا خان ترك پادشاه کاشغر پیدش آمده
و بشکست نوح منتهی شده و این خود باز سبب
جنگی دیگر در سال ۳۸۴ گردیده است که

(۱) تاریخ آداب اللغة جلد ۲ ص ۲۲۶

در این سال سلطان محمود غزنوی و پدرش به تقاضای نوح لشکری فراهم کرده بدفع ابو علی و قایق (که سبب هجوم ترکهای کاشغر بایران شده بودند) بخراسان کشیده است .

آخرین جنگهایی که در این دوره شده است جنگهایی است که بین منصور نهمین پادشاه سامانی و ایلک خان ترک و سپس جنگی است که بین فایق و ایلک خان شده و در نتیجه سلطان محمود را بکین خواهی و ادار کرده و بانقراض سلطنت سامانیان در سال ۳۸۹ منتهی گردیده است

۲

آل زیار

(۳۱۶ - ۴۲۴)

تشکیل سلطنت زیاری در سال ۳۱۶ هجری است که در این سال مرد آویج پسر زیار بر اسفار شوریده او را کشت و خود مستقلاً بسلطنت پرداخت و انقراض آن در سال ۴۳۴ و آخرین پادشاه این سلسله گیلانشاه پسر کیکاوس و از

سلاطین معروف این خاندان **قابوس** است که
ابوریحان بیرونی دانشمند بزرگ این عصر کتاب
 نفیس الاثر الباقیه را بنام او نوشته و **منوچهر**
 پسر قابوس است که منوچهری دامغانی شاعر
 مشهور نام شعری خود را از او گرفته است .
 این سلسله نیز مانند سامانیان برای حفظ
 حکومت خود مجبور به جنگ و نزاع بوده و در
 مدت ۱۱۸ سال سلطنت خود با سامانیان و
 غزنویان و آل بویه چندین جنگ کرده اند که
 اغلب آنها مصادف با دوره زندگی فردوسی است .

۳

آل بویه

(۳۲۰ - ۴۴۷)

سلطنت آل بویه با تسخیر عراق و فارس
 بوسیله علی مهین فرزند بویه ماهبگیر که سپس
 به ماد الدوله ملقب گردید در سال ۳۲۰ هجری
 آغاز و در سال ۴۴۷ بر دست ظفرل سلجوقی
 منقرض شده است .

خاندان بویه‌ی که قسمت عمده ایام سلطنت آنها بازندگی فردوسی مصادف بوده است بفضل و دانش و هم بدانش دوستی و دانش گستری معروف و از این رو اغلب وزرای خود را از دانشمندان نامی (مانند صاحب بن عباد و شاپور بن اردشیر) انتخاب می‌کرده اند. تأسیس این سلسله و وجود وزرای این خاندان در ترقی و نضج علوم خدمات بسیار کرده و اهمیت آنها در عالم علم و ادب بحدی است که انقراض این سلسله را خاتمه یکی از ادوار تاریخ ادبیات دانسته‌اند (۱)

این خاندان علاوه بر آنکه پس از مردن رکن الدوله سومین سلطان مقتدر این سلسله بجنبه‌های خانگی دچار شدند با سلاطین مجاور خود و همچنین بواسطه اختلاف مذهبی با خلیفه بغداد غالباً در جنگ و نزاع بوده اند که قسمت

(۱) تاریخ آداب اللغة جلد ۲ ص ۲۲۰-۲۲۳-۲۲۵

- ۱۳ -

عمده آنها نیز باروزگار زندگی فردوسی مصادف بوده است.

۴

کنگریان

(۳۰۷ - ۴۵۴)

شهریارانی هستند که از سال ۳۰۷ تا سال ۴۵۴ در تارم و زنگان و ابهر و سهرورد حکمرانی داشته و غالباً با سلاطین آل بویه و باقی امراء معاصر خود بجنگ پرداخته اند.

۵

سالاریان

(۳۳۰ - ۳۷۱)

سالاریان تیره ای از سلسله کنگری هستند که در آذربایجان و اران و ارمنستان خود را مستقل دانسته و در تمام مدت سلطنت خود بامدعیان داخلی و روسها که در آن زمان باران هجوم آور شده بودند در کشمکش و نزاع بوده اند.

- ۱۴ -

۶

روادیلان

(۳۷۱ - ۴۰۰)

يك سلسله از شهریاران آذربایجان هستند که در سال ۳۷۰ یا ۳۷۱ خاندان سالاری را از آذربایجان برافکنده و خود مستقلاً بسلطنت پرداخته و در تمام مدت فرمانروائی خود مشغول جنگ و نزاع و کشمکش بوده اند .

۷

غزنویان

(۳۵۱ - ۵۸۲)

این سلسله که تاریخ آنها بازندگانی فردوسی وابستگی تمام دارد در سال ۳۵۱ بتوسط البتکین تأسیس شده است .

البتکین و دامادش سبکتکین که پس از او بسلطنت رسید در تمام دوره زندگی خود بامدعیان داخلی و سرکشان خارجی بجنگ و نزاع مشغول

بود و چون دوره فرمانروائی سلطان محمود (۱) ممدوح فردوسی رسید و او در مذهب بی نهایت متعصب بود این است که علاوه بر جنگهای داخلی بیشتر از ده دفعه بعنوان جهاد لشکر به هندوستان کشید و دوره سلطنت ۳۳ ساله اش که عمده آنها مصادف با زندگی فردوسی بوده است دائماً در جنگ گذشت .

۸

شادایان گنجه

(۴۸۱ - ۳۴۰)

فرمانروایانی هستند که پس از مرزبان

(۱) سلطان محمود از سال ۳۸۸ تا سال ۴۲۱ هجری سلطنت کرده است و اگر چه نام خوشی از خود برجای نگذاشت و در نتیجه رنجاندن بزرگترین سخنگویان ایران نام خود را ننکین کرد ولی بواسطه هم چشی و رقابتی که با سلاطین مجاور خود داشت و همچنین بواسطه داشتن وزیر دانشمندی مانند **حسن میمندی** توانست خدمات عمده ای بعلوم و ادبیات ایران کرده و دربار خود را بوجود چهار صد شاعر بزرگ زینت دهد .

فرمانروای آذربایگان در آران استقلال یافته
و غالباً با فرمانروایان آرانی و ارمنی و گرجی در
زد و خورد بوده اند.

از فروع این خاندان شدادیان آنی هستند
که **اسدی طوسی** یکی از قصاید مناظره خود
را بمدح منوچهر دومین فرمانروای این خاندان
ختم کرده است (۱)

۹

شیانیان

(۳۲۳ - ۴۵۸)

این خاندان نیز که در نخب جوان مدتی بطور
مستقل و نیمه مستقل فرمانروائی کرده اند در
روزگار حکومت خود بجنبگهائی پرداخته و
معروفترین پادشاهان این سلسله ابودلف است
که **اسدی طوسی گرشاسبنامه** را بنام او سروده
است (۲)

(۱) سخن و سخنوران جلد ۲ ص ۹۰

(۲) تاریخ مشروح سلسله های ۹۰۸، ۶۰۵، ۴ را میتوان

فرمانروایان بخارا ورستمدار و اصفهان و شیروان
و کرمان را نیز باید از سلاطین عصر فردوسی
دانست که هر يك در گوشه ای دعوی استقلال
داشته و بامدعیان خود در جنگ و نزاع بوده اند
و نه تنها جنگ و نزاع بین خاندانهای
مختلف بلکه در بین افراد يك سلسله نیز
حکمرما بوده و از يك خاندان در يك زمان
چند تن مستقلا حکومت میکردند چنانکه
مثلا از آل بویه **عضدالدوله** در فارس و کرمان
و **فخرالدوله** در همدان و عراق عجم و
مؤیدالدوله در اصفهان مستقلا فرمانروائی
داشته و بایکدیگر بجنگ پرداخته اند.

و بالاخره تاریخ عصر فردوسی را جنگهایی
تشکیل میدهد که بین خاندانهای مختلف و

در سه بخش کتاب شهریاران گمنام دید و شرح حال باقی
خاندانها را عموم تواریخ بطور مفصل نوشته اند.

افراد هر يك از خاندانها پيش آمده كه چون
اختصار در نظر است از ذكر آنها چشم ميپوشم
و تشریح اين اوضاع را در سخن خود فردوسی
خلاصه ميكـنم كه فرمايد :

زمانه سراسر پر از جنگ بود
بجویندگان بر جهان تنك بود

نتیجه فصل

اکنون باید دید كه این اوضاع جنگی در
روح و فكر افراد چه تأثیری داشته و شاعر
نامی ما تا چه حد از آن متأثر شده است ؟

بدیهی است كه در چنین عصری روح
جنگجویی و شلحشوری در تمام افراد فوق العاده
نیرومند و هر كس در صدد بوده است كه خود
و اولاد خود را قوی و زورمند تربیت كند تا
بتواند در برابر این همه انقلابات ، خویشتن و
خانواده خود را نگهداری کرده زبون
دشمنان نشود .

در این مورد **پرفسور شبلی** گوید: «زمانیکه در ایران شعر و شاعری شروع گردید روح سلحشوری غالب و حیات ملی در واقع حیات فوجی و نظامی بوده است چه فتوحات و جدال و قتال از هر طرف در جریان بود؛ ترك و دیلم و سلجوق اقوام تازه داخل دایره اسلامی شده و از این رو حکومتیکه روی کار میآمدند برای حفظ مقام و بقای خود لازم بود همیشه مجهز و مسلح باشند و هر نتیجه تمام افراد از کوچک و بزرگ حتی اطفال، سلحشور و سپاهی بودند» (۱). و روی این اصل است که دواوین شعرای این عصر از اصطلاحات و فنون جنگی مشحون است و کمتر شاعری را توان سراغ گرفت که آثار او خالی از روح سلحشوری باشد و حتی شعرای این دوره نتوانسته اند اشعار بزمی خود را هم از لباس رزمی خارج کنند

(۱) ادبیات منظوم ایران جلد ۴ صفحه ۱۲۸

چنانکه وقتی زینتی علوی از شعرای دربار
سلطان محمود میخواست او را با آسایش ترغیب
کند و یار بگوید که خستگی ایام جنگ را
بوسیله مطرب و می از خود دور کند نمیتواند
سخنان خود را از اصلاحات رزمی خارج نماید
و بی اختیار میگوید:

میسره مطربان خوش سازیم میمنه دوستان بس دلخواه
علم از ساقیان به پای کنیم تار منجوقها ز زلف سیاه
بدل تیر دستها گیریم از گل و سنبل شکفته بگاہ
غم گریزد ز پیش ما چو نانک خان وقیصر ز رزم شاهنشاه

و یا وقتی که منوچهری دامغانی میخواست
بهار را وصف کند نمیتواند آن روح رزمجوئی
که اوضاع اجتماعی باو داده است از خود دور
کند و میگوید:

این باغ و راغ ملکوت نوروز ماه بود
این کوه کوهپایه و این جوی و جویبار

چون دید کوتوار زمستان که در سفر
 نوروز مه بماند قریب مه چهار
 اندر دوید و مملکت او بغارتید
 بالشکری گران و سیاهی گزافه کار (۱)
 و همچنین فردوسی هم وقتی که میخواهند
 بهار را وصف کنند هوا را بخروشیدن که از
 صفات جنگجویان در میدان جنگ است و زمین را
 بجنبیدن و جوشش وصف میکند (۲)

ولی در مقابل وقتی فتنه مغول ظاهر میشود
 و ایران را بباد غارت و چپاول میدهد و مردم
 بی خانمان شده سرپرستی نمی بینند که در سایه
 او از آن قوم وحشی انتقام کشند این است که
 خود را مجبور بتسلیم دیده آن حس سلحشور را
 از دست میدهند و برای آرامش دل خود دست
 بیاده و جام برده و بقضا و قدر تسلیم میگردند:

(۱) ادبیات منظوم ایران جلد ۴ صفحه ۱۳۱-۱۳۵

(۲) خلاصه شاهنامه فردوسی صفحه ۵۱۲

در این موقع است که سعدی لب بسخن می
 گشاید و چون بین این مردم و در این جامعه
 زندگی میکنند وقتی که میخواهد دم از رزم
 زب و از « خشت گویال و گرز گران » سخن
 گوید ناگاه تأثیر فکر جامعه در او ظاهر شده
 و درست بعکس شعرای پیشین از رزم بزم می
 افتد و در همان موقعیکه « سرخضم را میخواهد
 سنگ بالش کند » بفکر یار سپاهانی خویش
 افتاده و اصطلاحات بزمی (مانند شوخ و عیار)
 بکار میبرد و میگوید:

مرا در سپاهان یکی یار بود
 که جنگ آور و شوخ و عیار بود
 مدامش بخون دست و خنجر خضاب

بر آتش دل خصم از او چون کباب (۱)

این نکته هم ناگفته نماند که با اینکه

تأثیر جامعه در افکار دانشمندان بی نهایت

(۱) مقدمه گلستان سعدی صفحه صد

شدید است ولی در عین حال ممکن است استثناءً اشخاصی یافته شوند که افکار آنها معلول فکر جامعه نبوده و نتوان از افکار آنها بفکر جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کرده‌اند پی برد و یا بعکس اوضاع اجتماعی آن عصر را وسیله شناختن افکار آنها قرار دارد، چنانکه **غزالی** در عین اینکه در زمانی زندگی می‌کرد که افکار عموم متوجه جنگ و نزاع بود و روزگار شروع (جنگهای صلیبی) و موقعی بود که دول اروپائی شب و روز در فکر لشکر کشی بحدود ممالک اسلامی بوده و باین جهت میبایست دانایان و پیشروان آن عصر که غزالی در مقدمه آنها قرار داشت (بحکم تأثیر عامل اجتماعی) بتحریر و تشویق مردم بآموختن فنون جنگ و آماده شدن برای دفاع پردازند ولی بعکس ما می بینیم که در همین موقع غزالی گوشه خلوت گرفته و بجای تشویق مردم «بآماده کردن سلاح برای دفاع از

دشمن که قرآن بآن امر کرده و غزالی خود را
طرفدار آن میداند، آنان را بخواندن اوراد
و آرامش طلبی دعوت میکند» (۱)

ولی فردوسی که مورد گفتگوی ماست اینطور
نیست بلکه فردوسی و شاهنامه او بهترین معرف
روح آن عصر و باروح آن عصر است که با بهترین
صورتی در کلمات متین و برجسته و جذاب فردوسی
در شاهنامه مجسم شده و نبوغ و بلندی فکر
فردوسی نیز در آن تأثیر بخشیده و در همه
جا مردم را بآماده شدن در برابر دشمنان تشویق
و تحریض کرده و این سخن را در چندین جا
و با عبارات گوناگون گفته است :

همه سر بسر تن بکشتن دهیم
از آن به که کشور بدشمن دهیم

اگر نیک دین باشی و راه جوی
بود نزد هر کس ترا آب روی
«فردوسی»

فصل دوم

اوضاع دینی عصر فردوسی

از عواملی که تأثیر آن در افکار شدیداست
اوضاع دینی است زیرا اوضاع دینی در جامعه
دنیا عموماً و در شرق خصوصاً تأثیرات فوق -
العاده داشته و میتوان گفت که تنها اوضاع
دینی بوده است که محور افکار جامعه را تغییر
میداده و آنها را بطرف ترقی و یا تنزل میکشیده
و سبب ایجاد جنگها و کشمکها و یا ظهور
نواب و بزرگان میشده و در تمام عادات و افکار
مردم اهمیت و تأثیر شایانی داشته است .

اوضاع دینی عصر فردوسی را نمیتوان در
فصلی مختصر ذکر کرد زیرا عصر فردوسی از این
حیث نیز دارای اهمیتی بسزا بوده و آزادی مذهب

از طرفی و ظهور مذاهب مختلف و اختلاف عقاید و آراء در موضوعات فلسفی از طرف دیگر و ظهور دانشمندان بزرگ در بین پیروان هر مذهب و مسلک، این عصر را صحنه مباحثات و مشاجرات مذهبی گوناگون کرده و هر دانشمندی میخواست است که مذهب خویش را بوسیله نگارش و سخنوری تأیید نماید و حتی اساساً تأسیس مدارس و سازمانهای علمی بزرگ را در این عصر برای ترویج مذهب مؤسسين آن دانسته اند (۱).

تعصب مذهبی در این دوره بآن حد و پایه رسید که حتی نسبت بخود فردوسی که در نتیجه نظم شاهنامه چنان خدمت بزرگی بعملیت ایران کرد و رفتار ناهنجارشده و تاریخ دوره محمودی را لکه دار و ننگین کرد؛

نخست بجای آنکه پنجاه هزار دینار برای

(۱) تاریخ تمدن اسلام جلد ۳ ص ۱۹۶ و تاریخ مختصر

تعلیم و تربیت ص ۳۱۳

نظم شاهنامه باو داده شود بگناه اینکه رافضی و
معتزلی و بالاخره **شیعی** مذهب است، پنجاه
 هزار درم داده شد که او نیز بفقاعی و حمامی
 بخشید (۱)

دوم بجز-رم همین عقیده از دفن او در
 گورستان عمومی امتناع کردند. (۲)

از مذاهب عمده ای که در این عصر نضج یافته
 و تأثیر آن در آثار ادبی بی نهایت شدید بوده
 است یکی مذهب **باطنیه** و دوم **مسلك تصوف**
 است (۳) و چون بطوریکه گفته شد تشریح
 اوضاع دینی و ذکر مذاهبی که در عصر فردوسی
 ظهور یا کمال یافته است کتابی جداگانه لازم
 دارد اینست که بذکر همین کلیات اکتفا
 کرده میگوییم :

همین اوضاع دینی نیز در روح شاعر توانای

(۱) و (۲) چهارمقاله عروضی چاپ تهران ص ۴۴ - ۴۶

(۳) تاریخ آداب اللغة جلد ۲ ص ۳۳۲

ما تأثیر بخشیده و شاهنامه او از این مباحث
برکنار نمانده و در چندین جا بجنک فلسفی
مذهبان رفته و فرموده است:

ایا فلسفه دانا بسیار گوی
نیویم براهی که گوئی بیوی
سخن هر چه گوئی چو تو حید نیست
بنا گفتن و گفتن ایزد یکیست
ترا هر چه بر چشم بر بگذرد
بکنجد همی در دلت با خرد
چنان دان که یزدان نیکی دهش
جز آنست وزین بر مگردان منش
تو گر سخته راه سنجیده پوی
نیاید به بُن هرگز این گفتگوی (۱)
و در جای دیگر هم علاقه خود را بمسلك

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۳۴۰ و برای اطلاعات بیشتری
رجوع شود بادیات منظوم ایران جلد ۴ ص ۲۲۳ و مجله
تعلیم و تربیت سال ۴ ص ۴۰۵ و فلسفه فردوسی ص ۱۲

اعتزال نشان داده و گفته است :

به بینندگان آفریننده را

نبینی مرنجان دو بیننده را (۱)

و بعقیده شیعی بودن خویش در این بیتها

تصریح کرده و فرموده است :

خردمند گیتی چو دریا نهاد برانگیخته موج از او تند باد

چو هفتاد کشتی درو ساخته همه بادبانها بر افراخته

.....

یهمبر بدو اندرون با علی همه اهل بیت نبی و وصی

اگر خلد خواهی بدیکر سرای بنزد نبی و وصی گیر جای

کرت زین بدآید گناه منست چنین دان و این راه راه منست

براین زادم وهم براین بگذرم

یقین دان که خاک پی حیدرم (۲)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۱ و چهارمقاله عروضی چاپ

تهران ص ۴۴

(۲) چهارمقاله عروضی ص ۴۴

بدانش بود مرد را آبروی
به بیدانشی تا توانی میوی
« فردوسی »

فصل سوم

اوضاع علمی و ادبی عصر فردوسی

همانطوریکه عصر فردوسی پر آشوبترین
عصرهای تاریخی ایران از ظهور اسلام تا فتنه
مغول است مهمترین و درخشانترین عصر علمی
و ادبی ایران و عصری است که از حیث رواج
بازار علم و ادب تاریخ ایران نظیر آن را بخاطر
ندارد؛ علوم و فنون در این عصر درجه کمال خود
را می پیموده و افکار دانشمندان بزرگ سنگ
بنای تمدن جدید را گذاشته و در هر يك از
رشته های علمی نوابغی بوجود آورده است که
تا سالها مورد توجه جهانیان بوده اند .

در این عصر مؤسسات علمی که از سابق
بوده، مانند مکاتب و مساجد و مجالس مناظره

و بیمارستانها و کتابخانه ها رو بکمال و تمامی رفته و اساس مدارس و دانشگاهای بزرگ اسلامی که تا قرنهای مرکز دانشجوئی جهانیان بوده در این عصر گذاشته شده است که اینک بشرح هر قسمتی میپردازم:

۱ مکاتب

یکی از مراکز عمده آموزش مقدماتی که در عصر فردوسی اهمیت شایانی یافته مکاتب است. مکاتب از قدیمترین زمان جایگاه تعلیمات ابتدائی بوده و در آغاز اسلام عده آنها رو به افزایش گذاشته و عده بیشمارى مکاتب با برنامه های مختلف و ترتیبات گوناگون تأسیس شده که چگونگی آنها در کتب تاریخ و ادب بطور مشروح ذکر شده است (۱)

(۱) رجوع شود باغانی جلد ۵ ص ۳ و جلد ۱۸ ص ۱۰۶ و ضحی الاسلام جلد ۲ ص ۵۰ - ۵۲ که من در این فصل از این کتاب و کتاب تاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان استفاده های بسیاری کرده ام.

در عصر فردوسی همین مکاتب رو بکمال
 رفته و بواسطه نهضت بزرگی که در عالم دانش
 پدید آمده بر عده آنها افزوده شده و تنظیم آنها
 ظرف توجه فوق العاده قرار گرفته است که چون
 در آخر این فصل بطور مشروح از چگونگی آنها
 گفتگو خواهد شد در اینجا از تفصیل آن چشم
 می پوشم.

۲

مساجد

یکی دیگر از مراکز علمی عصر فردوسی که در
 تاریخ تعلیم و تربیت دنیا نیز اهمیت بسزائی
 دارد، مراکز دینی است.
 مراکز دینی نه تنها از آنجهت که در شرق
 اسلامی نخستین محل آموزش و پایگاه مدارس
 بوده دارای اهمیت تاریخی است بلکه در تاریخ
 تعلیم و تربیت ملل مسیحی و اروپائی هم دارای

اهمیت شایانی است^(۱) زیرا نخستین مرکز یکه مسیحیان برای خواندن و نوشتن و سرودهای مذهبی و حفظ کتاب مقدس داشتند « ایوان یا دهلیز یا رواق کلیسا بوده »^(۲) و اساس دانشگاه های اروپائی نیز همین کلیسا ها بوده است. چنانکه « مدرسه منظم بکلیسای نتردام مبنای دانشگاه پاریس قرار گرفته است »^(۳)

در عالم اسلامی نیز مساجد در آغاز نه تنها برای عبادت بنا گذاشته شده بلکه فوائد دیگری نیز از این تشکیلات بر میگرفته اند چنانکه عموماً مساجد ، بزرگترین مرکز علمی و عالیترین محکمه قضا و مهمترین جایگاه ایراد خطابه های دینی و سیاسی بوده است و جنبه ای که در اینجا ما از آن گفتگو میکنیم اهمیتی است که این مراکز در تعلیم و تربیت داشته است ؛

(۱) تاریخ تمدن اسلامی جلد ۳ ص ۱۹۳

(۲) و (۳) تاریخ مختصر تعلیم و تربیت ص ۸۸ و ۱۱۹

از آغاز تابش نور اسلام مقنن بزرگ آن مسجد را جای درس قرارداد^(۱) و در طول مدت سلطنت خلفای اموی نیز مساجد مرکز تعلیم قرآن و حدیث و فقه بود^(۲) و مخصوصاً مسجد بصره مهمترین مرکز انتشار علوم در عهد اموی قرار گرفت و علوم کلام در این مرکز نضج و کمال یافت و بالاخره جایگاه تدریس بیشتر علوم قرار گرفت^(۳)

موقعی که در عصر عباسی دامنه علوم وسعت یافت و علوم متعدده ای در بین مسلمین رواج گرفت باز هم مرکز آنها همین مساجد بوده است^(۴)

معتزله نیز مسائل کلامی را در مسجد

(۱) ضحی الاسلام جلد ۲ ص ۵۲ باسناد بخاری کتاب العلم

(۲) ابن خلکان جلد ۱ ص ۲۵۷

(۳) معجم الادباء جلد ۴ ص ۱۳۵

(۴) معجم الادباء جلد ۴ ص ۲۴۳

منصور در بغداد تدریس میکردند (۱) و در همین مساجد حوزه هائی برای شعر و ادب نیز بود چنانکه در سال ۲۵۲ مورخ شهیر طبری بمصر مسافرت کرد و در مسجد عمرو اشعاری انشاء نمود (۲) زیرا مثل دوره های بعد انشاء شعر را در مساجد قبیح نمیشمردند و حتی اشعاری که شیوة تغزل در آنها بکار رفته بود در مساجد میخواندند چنانکه کعب بن زهیر در زمان خود **حضرت رسول ص** در حضور آنحضرت در مسجد قصیده معروفه خود را که بامطالع «بانت سعاد» آغاز میشود انشاء کرد (۳)

همچنین مسجد بمنزله انجمن ادبی نیز بود که در آن بنقد شعر و اصلاح اشعار شعرا می پرداختند چنانکه ابوالفرج مورخ شهیر در ضمن شرح حال چند تن از شعراء باین قسمت

(۱) دائرة المعارف اعلامی مادة مسجد

(۲) معجم الادباء جلد ۶ ص ۴۳۲

(۳) عقد الفرید جلد ۳ ص ۱۲۶

تصریح کرده است (۱)

در عصر فردوسی رونق مساجد رو با افزایش گذاشت و مساجد بسیاری که هر يك مركز مهمی برای تدریس شدند بنا گذاشته شد که مهمترین آنها جامع الازهر مصر است.

جامع الازهر مصر در سال ۳۵۹ هجری (۹۷۰ میلادی) بنا شده و در سال ۳۷۸ مدرسه منظم بآن تأسیس گردیده (۲) که دانشجویان از ممالك مختلفه اسلامی ازهر سو بدان رونهاد (۳) و اخیراً عده آنها بالغ بر دوازده هزار شده و در اواخر زندگی فردوسی یکی از بزرگترین مؤسسات علمی اسلامی بوده است.

۳

مجالس مناظره

دیگرازمرا کز مهم تعلیم و تربیت مجالس

(۱) اغانی جلد ۱۵ ص ۱۱۳ و جلد ۳ ص ۱۴۸

و جلد ۱۸ ص ۷۹

(۲) تمدن اسلام و عرب گوستاووبون ص ۳۰۳

(۳) تاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان جلد ۳ ص ۱۹۳

مناظره بود که در منازل و قصرهای سلطنتی و مساجد تشکیل میشد و در مسائل فقه و نحو و صرف و لغت و مسائل دینی بحث میکردند و حکایات بیشماری که در کتب مختلفه از مناظرات دانشمندان موجود است تعدد و کثرت آنها را ثابت مینماید (۱)

این مجالس نیز در عصر فردوسی در بافزایش گذاشت و مناظراتی که بین شعرای دربار محمودی و دانشمندان این عصر بوده است دلیل روشنی بر رونق و رواج این مجالس است که برای اختصار از تفصیل چشم پوشید.

۴

کتابخانه ها

یکی دیگر از مراکز مهم علمی که در عصر فردوسی اهمیت شایانی کسب کرده است کتابخانه هاست.

(۱) رجوع شود بالاشباه و النظائر جلد ۳ ص ۱۵ که فصل مشروحی بذکر این مجالس اختصاص داده است.

باید دانست که توجه بکتاب و تأسیس کتابخانه از زمانهای باستان بوده است چنانکه در سال ۱۷۰۰ پیش از میلاد بابلیها کتابخانه تأسیس کرده اند که آثار آن در قرن ۱۹ کشف گردیده است و **پلوتارخ** از کتابخانه ای نام میبرد که دویست هزار مجلد کتاب داشته است (۱) و **ابن ندیم** نویسنده کتاب معروف - الفهرست میگوید: « چونکه خسروان ایران کوشش و علاقه بسیاری بنگاهداری علوم داشتند این است که برای حفظ کتب، کتابخانه هائی ترتیب میدادند که از رطوبت و دستبرد حوادث دیگر محفوظ باشد تا کتب مدتهای بسیاری باقی مانده ضایع نشود و در این کار پیشرو اهل چین و هند و سایر ملل دیگر شدند و در زمان ابو معشر عده ای از کتب که بخط قدیم ایران بوده کشف شده است» (۲) و در مرو کتابخانه

(۱) تاریخ تمدن اسلامی جلد ۳ ص ۱۹۸

(۲) الفهرست ص ۲۴۰

مهمی از کتب فارسی وجود داشته که یزدگرد پادشاه ساسانی آنها را جمع آوری کرده است (۱) در مدارس که سریانیها در بین النهرین داشته اند نیز کتابخانه های بزرگی وجود داشته و از کتابخانه های مهمی که در آغاز ظهور اسلام موجود بوده ، کتابخانه معروف اسکندریه است که میگویند اعراب آنرا آتش زده اند (۲)

در عهد اموی نیز توجه بجمع آوری کتب و ترجمه آنها بزبان عربی بوده (۳) و در دوره عباسی این توجه رو بکمال رفته و تأسیس کتابخانه مهم بیت الحکمه (خزانه الحکمه) که بامر رشید یا مأمون انجام گرفته است حاکی از توجه مخصوص آنها بکتاب و کتابخانه است (۴)

(۱) ضحی الاسلام جلد ۱ ص ۱۸۰

(۲) پرفسور شبلی رساله ای نوشته و با تحقیقات دقیق خویش بی حقیقت بودن این شهرت را ثابت کرده است که بفارسی نیز ترجمه و در چاپخانه ارمغان بطبع رسیده است

(۳) فجر الاسلام جلد ۱ ص ۱۵۹ و ۱۹۶

(۴) الفهرست ص ۱۰ و ۱۰۵ و ۱۹۰ و ۲۴۳ و ۲۴۷

وای در عصر فردوسی توجه بکتاب و کتابخانه بسر حد کمال رسیده و بقدری این توجه شدید شده است که میگویند تنها در غرناطه هفتاد کتابخانه تأسیس گردیده است (۱) نه تنها علاقه بتأسیس کتابخانه هائی که جنبه عمومی داشته اند در این عصر رو بفزونی بوده بلکه هر يك از خلفا کتابخانه خصوصی نیز در قصر خود تأسیس (۲) و اعیان و اشراف این عصر هم جمع کتب و اینکه در کتابخانه آنها کتابی باشد که دیگران بآن دسترس نداشته باشند (و لو اینکه مورد استفاده شخصی آنها هم واقع نشود) از مفاخر خود می شمرده اند (۳) عده کتابخانه هائیکه در عصر فردوسی تکمیل و یا تأسیس شده است بسیار و برای اختصار

(۱) تاریخ تمدن اسلامی جلد ۳ ص ۲۰۱

(۲) وفیات الاعیان جلد ۱ ص ۹۲ و عیون الانباء

جلد ۱ ص ۲۰۷

(۳) نفع الطیب جلد ۱ ص ۲۱۸

بذکر قسمتی از آنها که مهمترند اکتفا میکنم :

۱ - خزانه الحکمه (بیت الحکمه) که در زمان رشید یا مأمون (اوایل قرن سوم هجری) تأسیس شده و دارای تشکیلات وسیعه از قبیل مجلس درس و مجمع تألیف و دارالترجمه مهمی بوده است که ترجمه کتب طبّی و علمی بسیاری از زبانهای ایرانی و غیره در این دارالترجمه انجام گرفته است (۱)

رئیس این کتابخانه و کسانی که در آن بتعلیم و تعلم پرداخته اند غالباً ایرانی و از دانشمندان مشهورند مانند منجم معروف محمد بن موسی خوارزمی و فضل بن نوبخت و بنی شاکر (۲)

این کتابخانه قریب سه قرن بعد از فردوسی (زمان فتنه مغول ۶۵۶ هجری) باقی مانده و در عصر فردوسی مورد توجه تمام دانشمندان

(۱) اخبار الحکماء ص ۳۸۰ و الفهرست ص ۱۰ و سرح العیون ص ۱۳۲

(۲) تاریخ تمدن اسلامی جلد ۳ ص ۲۰۱

بوده است .

۲ - کتابخانه حکم خایفه اندلس است
(۳۵۰ - ۳۶۶) که تنها فهرست دیوانهای
این کتابخانه ۴۴ عدد بیست ورقی بوده که
اگر فرض کنیم که در هر صفحه نام ۲۵ دیوان
برده شده باشد مجموع تمام کتب این کتابخانه
بالغ بر ۴۴۰۰۰ مجلد خواهد شد (۱) و اگر
گفته ابن خلدون را بپذیریم مجموع تمام کتب
این کتابخانه بالغ بر ۴۰۰۰۰۰ مجلد بوده
است (۲)

(۱) ابن خلدون جلد ۴ ص ۱۴۶ و تاریخ تمدن اسلامی
جلد ۳ ص ۲۰۱ و گوستا ولوون راجع بکتابخانه الحاکم دوم
هم گوید که در این کتابخانه « ششصد هزار جلد کتاب وجود
داشت که ۴۴ جلد آن مخصوص فهرست کتابخانه بوده است ،
در این مورد یکنفر درست گفته که **شارل عاقل** در چهارصد
سال بعد که کتابخانه دولتی پاریس را تأسیس کرد بعد از
زحمت های زیاد فقط توانست نهصد جلد کتاب جمع آوری
کند که يك ثلث آن هم کتب مذهبی بوده است » رجوع
شود بتمدن اسلام و عرب چاپ اول ص ۵۷۴
(۲) نفح الطیب جلد ۱ ص ۱۸۲ و ۱۸۶

۳ - کتابخانه عزیز بالله ثانی خلیفه فاطمی است که در سال ۳۶۵ بخلاف رسیده و در قصر قرطبه کتابخانه ای تأسیس کرده است که میگویند دارای ۱۶۰۰۰۰۰ مجلد کتاب بوده است (۱)

۴ - کتابخانه شاپور بن اردشیر وزیر دانشمند بهاء الدولة دیلمی است که در سال ۳۸۱ هـ در محله کرخ بغداد تأسیس کرده و ریاست آنرا عبدالسلام بصری لغوی مشهور که در سال ۴۰۵ وفات یافته داشته است (۲) و همین کتابخانه است که در سال ۴۴۷ موقع ورود طغرل سلجوقی ببغداد آتش گرفته و کتب آن از بین رفته است (۳)

-
- (۱) مقریزی جلد ۱ ص ۴۰۸ وضعی الاسلام جلد ۲ ص ۶۴ و تاریخ تمدن اسلامی جلد ۳ ص ۲۰۲
- (۲) طبقات الادباء ص ۴۱۲ و ابن خلدکان ج ۲ ص ۳۵۰
- (۳) ابن اثیر جلد ۱۰ ص ۱۴۵ و معجم الادباء جلد ۱ ص ۷۹۹

۵ - کتابخانه الحاکم پسر عزیز بالله ثانی
خليفة فاطمی است که آنرا بنام دارالحکمه یا
دارالمعرفه و نظیر و بهم چشمی بیت الحکمه
بغداد در سال ۳۹۵ تأسیس کرده و قسمتهای
مخصوصی برای ترجمه و تدریس و تألیف داشته
و یکی از مراکز مهم بحث و تحقیق بوده است (۱)

۶ - کتابخانه نوح بن منصور سامانیست
که در بخارا تأسیس کرده و دانشمند بزرگ
همعصر فردوسی ابوعلی سینا در وصف آن
گوید: « من در آن کتابهائی دیدم که مردم
اسم آنها را کمتر شنیده اند و خودم قبلاً آنها را
در جائی ندیده بودم » (۲)

شرح کتابخانه ها و توجهی که برای جمع
آوری کتب در عصر فردوسی شده و کتابخانه
هائیکه در این عصر موجود بوده است چنانکه

(۱) ابن خلدون ج ۴ ص ۷۹

(۲) تاریخ تمدن اسلامی ج ۳ ص ۲۰۴

گفتم در این مختصر نمی‌گنجد و فقط برای
نمونه عده کتب چند کتابخانه که نسبتاً معروفند
در اینجا ذکر میکنم :

اسم کتابخانه	عدد مجلدات
۱- کتابخانه طرابلس	۳۰۰۰۰۰۰
۲- کتابخانه‌های کاخ سلطنتی قاهره	۱۰۰۰۰۰۰
۳- کتابخانه مراغه	۴۰۰۰۰۰
۴- کتابخانه حکم در قرطبه	۴۰۰۰۰۰
۵- کتابخانه شاپور وزیر بهاءالدوله	۱۰۰۰۰

و مهمتر از این کتابخانه ها کتابخانه صاحب
بن عباد و همان کتابخانه خزانه الحکمه بغداد
است که متأسفانه عدد مجلدات آن معلوم نیست (۱)

۵

مدارس

یکی از مهمترین مراکز تعلیمات عالیه که
نهضت علمی عصر فردوسی نیز در تأسیس آن

(۱) تاریخ تمدن اسلامی جلد ۳ ص ۱۹۴

شرکت دارد، مدارس است.

تأسیس مدارس را تواریخ عموماً **بخواجه نظام الملك طوسی** که وزارت ملکشاه

سلجوقی را از سال ۴۵۶ تا ۴۸۵ داشته است نسبت میدهند، ولی باید دانست که اقدام خواجه بتأسیس مدارس نتیجه نهضتی است که از چند قرن پیش از او شروع شده و در عصر فردوسی رو بکمال رفته و بوسیله خواجه دانشمند بصورت تشکیلات منظم و مهم جلوه گر شده است و اینک بطور اختصار نام مدارس که قبل از خواجه نظام الملك بوده و چند باب آن در عصر فردوسی تأسیس گردیده است در اینجا ذکر میکنم (۱)

پیش از فردوسی :

۱ - مدرسه مأمون خلیفه عباسی است

(۱) با صرف نظر از مدارس که از زمانهای خیلی قدیم در ممالک مختلفه و مخصوصاً در ایران بوده و عمده آنها همان مدرسه ایست که **انوشیروان** در جندی شاپور تأسیس کرده و در آن طب و فلسفه تدریس میشده است.

- ۴۷ -

(۱۹۸ - ۲۱۸) که در نیشابور خراسان بنا کرده است (۱)

۲ - مدرسه المعتضد بالله عباسی است (۲۷۹ - ۲۸۹) که در نزدیکی قصرش شماسیه بغداد تأسیس کرده و دارای موقوفات و برنامه و تشکیلات مرتبی بوده است (۲)

۳ - مدرسه اسمعیل استرآبادی صوفی است (۳)

۴ - مدرسه ایست که استاد ابواسحق تأسیس کرده است (۴)

در عصر فردوسی :

۱ - مدرسه منظم بجامع الازهر مصر است که در سال ۳۷۸ تأسیس گردیده است (۵)

(۱) تاریخ تمدن اسلامی جلد ۳ ص ۱۹۴ باستاند
دائرة المعارف بریطانیا لفظ (المأمون)

(۲) مقریزی جلد ۲ ص ۲۶۲

(۳) تاریخ تمدن اسلامی جرجی زیدان جلد ۳ ص ۱۹۴

(۴) حسن المحاضره سیوطی جلد ۲ ص ۱۸۵

(۵) تمدن اسلام و عرب گوستاولوبون چاپ اول ص ۴۰۳

۲ - مدرسه ابن فورک است که وفات او را در سال ۴۰۶ یعنی ده سال قبل از وفات فردوسی نوشته‌اند (۱)

۳ - مدرسه سعیدیه نیشابور است که آنرا امیرنصر بن سبکتکین برادر سلطان محمود غزنوی و ممدوح فردوسی بنا کرده است (۲)

۴ - پرفسور شبلی تأسیس يك باب دانشگاه را در غزنین بخود سلطان محمود نسبت می‌دهند (۳)
علاوه بر اینها دو مدرسه دیگر هم قبل از نظامیه بغداد که آنرا اساس مدارس اسلامی میدانند موجود بوده است که :

نخست مدرسه بیهقیه است که آنرا بیهقی

(۱) ابن خلکان جلد ۱ ص ۴۸۲

(۲) طبقات الشافعیه سبکی جلد ۳ ص ۱۳۷ و

فردوسی در مدح امیرنصر گوید :

نخستین برادرش که تر بسال که در مردمی کس ندارد همال
ز کیتی پرستنده فر نصر ز یدشاد در سایه شاه عصر
خلاصه شاهنامه ص ۷

(۳) ادبیات منظوم ایران جلد ۱ ص ۳۵

که در سال ۴۵۰ (هفت سال پیش از بنای نظامیه بغداد) وفات یافته است بنا نموده (۱) و بنا بگفته سبکی تأسیس این مدرسه قبل از تولد نظام الملک بوده است (۲)

دوم - مدرسه ایست که خود نظام الملک پیش از آنکه نظامیه را در بغداد تأسیس کند آنرا در نیشابور برای امام الحرمین در زمان سلطنت **الاب ارسلان** بنا کرده است (۳)

ولسی در عین حال باید حق را گفت که نخستین کسی که مدرسه‌ای بزرگ و باتشکیلات و برنامه منظم تأسیس کرده و تعلیم را در آن مجانی قرار داده و برای محصلین آن شهر به بر قرار کرده و جهت خدمت آنها خدمتگزارانی

(۱) مقریزی با اینکه خودش از تأسیس مدرسه المعتضد بالله در قرن سوم نام میبرد باز باین قسمت تصریح میکند که تأسیس مدارس رسمی از سال چهارصد شروع شده و نخستین آنها مدرسه بیهقیه است که مردم نیشابور آنرا بنا کرده اند .

(۲) ضحی الاسلام جلد ۲ ص ۴۹

(۳) تاریخ تمدن اسلامی جلد ۳ ص ۱۹۴

تعیین نموده و در راه تشویق و ترغیب مردم
 بکسب دانش و هنر جدّ بسیار کرده، خواهی
 نظام الملك است. زیرا تا آن تاریخ سابقه نداشت
 که کسی (چنانکه نظام الملك کرد) معادل
 شش ملیون دینار یا قریب سیصد میلیون
 (۳۰۰۰۰۰۰۰۰) ریال در راه تأسیس مدارس
 و تشویق و تحریض مردم بکسب دانش و هنر
 اختصاص دهد و تنها موقوفات يك مدرسه
 (نظامیه بغداد) را شصت هزار دینار یا سه ملیون
 ریال تعیین نماید.

اقدام نظام الملك بتأسیس این مدرسه و
 مدارس بسیاری که در آمل و بلخ و نیشابور و
 هرات و مرو و اصفهان و بصره و موصل و
 بطور کلی در همه شهرهای خراسان و عراق بنا
 نمود (۱) و اهمیت فوق العاده ای که نظامیه
 بغداد کسب و نهضت بزرگی در ممالک مختلفه

(۱) ضحی الاسلام جلد ۲ ص ۴۹

اسلامی برای تأسیس مدارس ایجاد کرد (۱) سبب گردید که مدارس که قبل از خواجه تأسیس شده بود در بوته فراموشی افتاد و او (همانطوریکه سزاوارش بود) نخستین مؤسس مدارس اسلامی شناخته شد و از خوشبختی **عصر فردوسی** این امتیاز را دارد که از این نهضت بزرگ هم بی بهره نبوده و بطوریکه گفته شد چهار مدرسه در این عصر تأسیس شده و مقدمه نهضت بزرگ دوره نظام الملک فراهم گردیده است.

۶

مؤسسات علمی دیگر

(۱) تأثیری که تأسیس نظامیه بغداد در روح بزرگان آن عصر کرد بقدری شدید بود که قرنی چند نگذشت که تنها در غرناطه ۱۳۷ مدرسه و در بغداد ۳۰ مدرسه و در دمشق و اسکندریه ۴۰ مدرسه و در سایر شهرهای مهم اسلامی بهمین نسبت مدارس بسیاری تأسیس گردید. رجوع شود بتاريخ تمدن اسلامی جلد ۳ ص ۱۹۶-۱۹۷ و تاریخ مختصر تعلیم و تربیت ص ۲۹۷-۳۱۳ و تمدن اسلام و عرب ص ۵۳۷

غیر از این مؤسسات علمی که گفته شد
مراکز علمی دیگری نیز در عصر فردوسی وجود
داشته است که عمده آنها :

نخست بیمارستانهاست که برای تعلیم طب
وفلسفه مخصوص بوده و مهمترین آنها که بیمارستان
عضدالدوله است در سال ۳۶۸ در بغداد تأسیس
گردیده و بیست و چهار پزشک ماهر در قسمت‌های
مختلفه جراحی و طبیبی آن مشغول کار بوده‌اند .
دوم - مجالس درس است که در منازل
دانشمندان تشکیل میشده است (۱) که مجبورم
برای اختصار رساله از تفصیل آنها چشم‌پوشم .

طرز اداره و چگونگی این تشکیلات علمی

طرز اداره همه این تشکیلات علمی یکسان
و متحد نبوده و آنچه تقریباً نسبت به تمام آنها
میتوان گفت عمومیت داشته است در اینجا

(۱) تاریخ تمدن اسلامی جلد ۳ ص ۱۸۲ - ۱۹۸

مختصراً ذکر میشود :

۱

عمومی بودن تعلیمات

میدانیم که از قدیم در بعضی از کشورها تعلیمات مخصوص طبقه اعیان بوده و فقرا و طبقات سوم از آن محروم بوده‌اند ، در بعضی از ممالک هم زن‌ها حق گرفتن تعلیمات نداشته‌اند .

از آغاز اسلام « جستجوی دانش بر هر مرد مسلمان و زن مسلمان واجب شد » (۱) و تمام طبقات در برابر آن یکسان شناخته شدند .

در عهد متوکل عباسی و « بفرمان او در سنه ۲۳۵ اطفال اهل ذمه از ورود بمکتبهای مسلمانان ممنوع شدند » (۲)

ولی در عهد فردوسی ابواب تمام آموزشگاه

(۱) اشاره بگفته حضرت رسول است که فرمود :
« طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة »

(۲) تعلیم و تربیت سال ۴ ص ۳۴۷ باستناد شدتات -
الذهب جلد ۲ ص ۸۲

ها بر روی همه طبقات از زن و مرد مفتوح گردید و « حتی بندگان و کنیزان و میتوانند اند بتعلیم و تعلم بپردازند » (۱) و همین کار سبب گردید که زنهای بزرگ و دانشمندی ظهور کردند و در بین همه طبقات دانش اندوزی رواج بی اندازه گرفت و این عصر بوجود دانشوران بزرگ و نامی زینت یافت که در جای خودش نام آنها گفته خواهد شد .

۲

درجات تعلیم

در عصر فردوسی مثل دوره های قبل از او درجات تعلیم معلوم نبوده و مدرسه ای که خاص تعلیم ابتدائی و متوسطه و یا عالی باشد وجود نداشته است بلکه تعلیم دارای یک مرحله بوده که از مکتب خانه آغاز و بحلقه های درس که در مساجد و کتابخانه ها و اخیراً

(۱) تاریخ تمدن اسلامی جلد ۳ ص ۱۹۸

در مدارس تشکیل می یافت ختم میگردیده است، و بعضی بهمان تعلیم خواندن و نوشتن اکتفا میکرده و بعضی هم پس از اتمام مکتب بحلقه های درس وارد میشده و از شهری بشهر دیگر نیز مسافرت میکرده اند؛ (۱)

مسافرت با اینکه در آن زمان دارای زحمات بیشماری بوده و بهمین جهت « سفر

مسافرتهای علمی

را پاره ای از عذاب « دانسته اند ولی چون عشق بدانش اندوزی بسرحد کمال بوده است « دوری از وطن را در جستجوی کمال و بلندی « (۲) لازم دانسته و حتی بعضی « مسافرت ازدورترین نقطه شام را بدورترین نقطه یمن برای آموختن

(۱) ضحی الاسلام جلد ۲ ص ۶۶

(۲) اشاره باین گفته منسوب بحضرت علی است که :

تقرب عن الاوطان فی طلب العلی

فسافر ففی الاسفار خمس فوائد :

تفرج هم و اکتساب معیشت

و علم و آداب و صحبته مایه

یک کلمه لازم شمرده و بعضی هم برای آموختن
یک حرف مسافرت میکرده اند « (۱)

این علاقه در تعقیب امر : « جستجوی
دانش کنید هر چند در چین باشد » (۲) دائماً
او بتزاید بونده و در عصر فردوسی صورت کمال
یافته است که برای نمونه مسافرت های علمی
دانشمند بزرگ این عصر **ابوعلی سینا** را میتوان
نشان داد .

۳

امتحانات

در این مؤسسات علمی امتحانات بمعنی
امروزی وجود نداشته و ارتقاء از مرحله ای
بمرحله دیگر موکول بر امتحان نبوده است و
حکم بدانشمندی یا بیدانشی اشخاص از طرف
جامعه صادر میشده (۳) و این موضوع اگرچه

(۱) جامع بیان العلم ص ۹۴ - ۹۵

(۲) مقصود فرموده پیغمبر بزرگوار است که فرمود :

« اطلبوا العلم ولو بالصین »

(۳) ضحی الاسلام جلد ۲ ص ۶۸

در عصرهای بعد از فردوسی عیوبی در بر گرفته است که هر کس بیشتر قوه فریب دادن مردم عامی داشته بیشتر میتواند است کسب جاه کند و دانش شرط عمده نبوده است . ولی در عصر فردوسی که عده دانشمندان بسیار بوده و حقیقت هر مدعی بزودی آشکار میشده همین موضوع سبب گردیده است که دانشجویان بیشتر در کسب دانش جد و جهد کنند تا در نزد دانشمندان رسوا نشده به بی دانشی شهره نگردند . و باید دانست که فردوسی امتحانات را برای ارتقاء از درجه ای بدرجه بالاتر لازم میداند که در ضمن شرح عقاید او از آن گفتگو خواهیم کرد .

۴

عده دانشجویان

از توجهی که بدانش و دانش اندوزی در این عصر بوده است میتوان بکثرت عده دانشجویان

بی برد ، ولی بطور تحقیق نمیتوان عدۀ هر يك از مؤسسات علمی را تعیین نمود .

بطور کلی کثرت عدۀ شاگردان هر مؤسسه تابع شهرت استادان آن بوده است . چنانکه ابوبکر رازی پزشك معروف آغاز این عصر (وفات ۳۳۲) علاوه بر آنکه خود عدۀ بسیاری را تعلیم میداد هر يك از شاگردان او نیز بتعلیم عده ای پرداخته و آنها هم باز عدۀ دیگر را تعلیم میدادند (۱)

دیگر از دانشمندانی که در این عصر بکثرت شاگرد معروفند **فارابی** است (وفات ۳۳۹) که صد ها دانشجو در حوزۀ درس او تحصیل اشتغال داشتند .

ابوعلی سینا بزرگترین دانشمند این عصر نیز بکثرت شاگرد معروف است (۲)

(۱) الفهرست ص ۴۱۶ و شرح حال ابن سینا ص ۲۴

(۲) تاریخ تمدن اسلامی جلد ۳ ص ۱۹۸

شهریه

در این مؤسسات برای گرفتن شهریه رویه متحدی وجود نداشته است ، زیرا تشکیل حوزه های درس در مساجد و مجالس مناظره و کتابخانه ها از طرف مؤسسين آن مجانی بوده و مدارس هم بطوریکه گفته شد شهریه نمیگرفته اند . تنها مکاتب است که در بعضی از آنها از همان آغاز که شروع بتأسیس مکتب شد ، گرفتن شهریه مرسوم^(۱) و بعضی هم مجانی بوده^(۲) و حتی گرفتن شهریه را ننگ و عار میدانسته و کسی را که شهریه میگرفته است مورد سرزنش قرار میداده اند^(۳) .

در عصر فردوسی نیز همین رویه برقرار بوده است ولی در این عصر بواسطه توجه کاملی

(۱) جامع بیان العلم جلد ۱ ص ۹۸

(۲) کتاب المعارف ص ۱۸۵

(۳) ضحی الاسلام جلد ۲ ص ۵۱

که بدانش بوده از عدد مکاتب شهریه بگیر کاسته
و بر عدد مکاتب مجانی افزوده شده است.

۶

تنبيه بدنى

اساساً تنبيه بدنى در مكاتب از آغاز پيدایش
آنها معمول بوده است چنانکه در **روم قدیم**
« دسته چوب برای تنبيه طفل از لوازم بشمار
میرفت زیرا تنبيه بدنى فراوان بود » (۱) در این
مکاتب نیز تنبيه و حبس معمول بوده است چنانکه
ابوالفرج در ضمن شرح حال ابراهیم موصلى گوید:
« موقعیکه بمکتب دار سپرده شده بود چون
چیزی نمی آموخت همه شش دچار تنبيه و حبس
مگردید تا بناچار بموصل گریخت و در آنجا
بآموختن غناء پرداخت » (۲) و همچنین **ابونواس**
از « تنبيهاتیکه در مکتب حفظ معمول بوده »

(۱) تاریخ مختصر تعلیم و تربیت ص ۷۲

(۲) اغانی جلد ۵ ص ۳

شکایاتی کرده است (۱) و روی هم رفته در اینکه از همان آغاز تنبیه بدنی معمول بوده و این را کار جایزی می‌شمرده اند شکی نیست .

ولی باید دانست که این رویه بآن شدتی که در آغاز شروع شده بود همیشه باقی نمانده و هر چه تمدن ممالک اسلامی بیشتر شده این رویه تغییر یافته و در عصر فردوسی از شدت آن کاسته شده است .

دلیل این مطلب کتبی است که در قرون ۷ و ۸ نوشته شد و راجع بمسائل تعلیم و تربیت بحث کرده ، و با این اصل تنبیه مدنی مخالفت کرده اند چنانکه **ابن خلدون** دانشمند و مورخ مشهور در مقدمه تاریخ ذیقیت خود که در سال ۷۹۷ هجری تألیف شده (۲) فصل مبسوطی زیر عنوان **سخت گیری برداشش آموز بحال آنها**

(۱) ضحی الاسلام ص ۵۱ - ۵۲

(۲) تاریخ آداب اللغة جلد ۳ ص ۲۱۰

زبان آورا است نگاشته است که اینک قسمتی از آن را در اینجا نقل میکنم ، میگوید : « علت اینکه سخت گیری بردانش آموزان زبان آورا است این است که این کار سبب ناتوانی جسم دانش آموز میشود و ناتوانی جسم بحال متعلم خصوصاً متعلمین کم سن مضر است ... و سخت گیری بردانش آموزان و همچنین خدمت گذاران سبب افسردگی آنها و مانع از نمو جسمانی و روحانی آنها میگردد و نشاط روح را از آنها میگیرد و آنان را بتنبلی و دروغگوئی و دوروئی وادار میکند زیرا کودک همیشه خود را مجبور می بیند که برای فرار از تنبیه بچیزهائی تظاهر کند که در او نیست و تکرار این عمل علت تکوین عادت دروغگوئی و مکرو دوروئی در او میشود و همچنین غیرت دفاع از نفس و خانواده که دو اصل اساسی اجتماعی هستند از او گرفته میشود و هم خوی اتکاء

بنفس از او سلب میشود و اتکالی بار می آید
و از این رو بتنبلی و لا ابالی گری افتاده قوه
کسب فضائل و اخلاق پسندیده از او گرفته
میشود...» (۱)

علاوه بر فصل فوق راجع بمسائل تعلیم و
تربیت در این کتاب فصول بسیاری نوشته شده
که همه آنها مطابق با جدید ترین آراء تعلیم
و تربیت عصر حاضر است و بقدری با آنها موافقت
دارد که شخص باشتباه افتاده و تصور میکند که
شاید بواسطه ترجمه هائیکه از این کتاب بزبان
های خارجی شده، اساس تعلیم و تربیت جدید
بر روی افکار این دانشمند بزرگ گذاشته
شده است.

مقصود از ذکر این قسمت این بود که ظهور
این افکار در قرن هشتم نتیجه نشوء و ارتقائی
است که افکار عموم جامعه اسلامی در اینمدت
(۱) رجوع شود بمقدمه ابن خلدون چاپ اول مصر ص ۴۹۷

کرده و در قرن هشتم باین صورت کامل جلوه گر شده است و بر روی این اصل میتوان دانست، که سخت گیری و تنبیهاات شدید ای که در آغاز ظهور مکاتب مجری بوده است در عصر فردوسی بآن شدت معمول نبوده و تا درجه ای تخفیف یافته است که در ضمن شرح عقاید فردوسی راجع باین موضوع بذکر آن خواهم پرداخت.

۷

برنامه

از آغاز تأسیس مکاتب برنامه آنها متحد نبوده است؛ بعضی بتعلیم خواندن و نوشتن و قرآن اکتفا کرده و در بعضی هم علوم عربیت و نحو و عروض تعلیم میشده است (۱)

در مدارس نیز همین رویه معمول و بسته برآی شاگرد بوده است، مثلاً برنامه کسیکه میخواسته است نویسنده شود غیر از برنامه

(۱) کتاب المعارف ص ۱۸۵

کسی بوده که میخواست است محدث یا پزشک و یا فیلسوف بشود. و در هر صورت بطور کلی تمام افراد این نکته اساسی را جزء برنامه قرار میداده اند که اولاً « اطفال را معتقد بخدا و شریعت بار آورند » (۱) و سپس بنا برآی معلم و اختیار شاگرد دروسی را که لایق هر پیشه است و شاگرد آنرا انتخاب کرده است بآنها بیاموزند (۲) و همین برنامه است که در نظر فردوسی که گفتگوی از عقاید او در تعلیم و تربیت موضوع این رساله است دارای اهمیت بوده و بآن تصریح کرده و فرموده است :

ز دانش نخستین بیزدان گرای

که اویت جان ترا رهنمای

ترا دین و دانش رهاند درست

ره رستگاری بیایدت جست (۳)

(۱) تاریخ مختصر تعلیم و تربیت ص ۳۰۴

(۲) ضعی الاسلام جلد ۲ ص ۶۹

(۳) خلاصه شاهنامه فردوسی ص ۳ و تاریخ مختصر تعلیم

و تربیت ص ۳۰۴

نتیجه این نهضت علمی :

نتایجی که از این نهضت علمی و ادبی پدید آمد بقدری فراوان و آثار آن بحدی زیاد است که نتوان در چندین کتاب بیان کرد و اینک بطور فهرست قسمتی از آنها در اینجا ذکر میشود :

۱ ترقی علوم

در این عصر نهضتی که در زمان مأمون (۱۹۸ - ۲۱۸) بوسیله ایرانیان در عالم علم و دانش ظهور کرد صورت کمال گرفت و آن درخت در این موقع بارور شد، در هر یک از رشته های علمی کتب بسیار تألیف و کتب مهمه لغت در این عصر تدوین گردید، انشاء اسلوب و روشی تازه گرفت، فلسفه و حکمت نضج و کمال یافت و جمعیت اخوان الصفا بنوشتن و رسائل خویش پرداختند، قواعد علوم طبیعی و طب تدوین و همان طریقه ای اتخاذ شد که امروز پیروان فلسفه نشوء و ارتقاء همان

طریقه را بکار می‌برند ، خیالات شعری توسعه یافت و شعر فلسفی که مبنی بر مشاهده و تجربه و تفکر در حکمت وجود است ظهور یافت ، انتقاد شعری و ادبی در این دوره بسرحد کمال رسید و اشعار حماسی ظهور کرد (۱) که نمونه کامل آن شاهنامه فردوسی است .

۲

تعدد علوم

در این عصر دامنه علوم بقدری وسعت یافت که عده آنها از سیصد شعبه تجاوز کرد و باین صورت تقسیم کرده اند :

- ۱- علوم مربوط بنوشتن ۹
- ۲- « تاریخ و بطور کلی علوم لفظی و زبانی ۴۴
- ۳- « شرعی بیشتر از ۱۰۰
- ۴- « ریاضی و طبیعی و تاریخ طبیعی و غیره ۱۲۳
- ۵- « حکمت نظری ۸
- ۶- « ذهنی ۵

(۱) تاریخ آداب اللغة جلد ۲ ص ۲۳۱

آغاز بنوشتن **دائرة المعارف** در این عصر
 گردید که کتاب عقد الفرید ابن عبدربه (وفات
 ۳۲۸ یا ۳۴۸) و احصاء العلوم فارابی (وفات
 ۳۳۹) و مفاتیح العلوم محمد بن احمد خوارزمی
 (وفات ۳۸۷) از آن جمله است.

علم تدبیر منزل در این عصر بقدری ترقی
 کرد که تا اواخر قرن ۹۹ در دنیا رایج و قواعد
 آن معمول بود زیرا بقدری قواعد آن صحیح
 تنظیم گردیده بود که در طول مدت هزار سال
 ممکن نشد که در آن تغییری داده شود و هنوز
 هم قسمت مهمی از قواعد آن بر جا و قابل تغییر
 نیست (۱)

درسیاست و اقتصاد سیاسی و همچنین
 علم عمران و غیره نیز در این عصر کتب بسیاری
 نوشته شد که هنوز مورد توجه است.

(۱) تاریخ آداب اللغة جلد ۲ ص ۲۳۱ - ۲۳۲

باستناد مفاتیح الساده

فن تاریخ و جغرافیا در این دوره کمال یافت و کتاب فهرست ابن ندیم که نخستین کتاب تاریخ ادبی است در این عصر تألیف گردید و چون شرح کلیه علوم و کتب بسیاری که در هر رشته در این عصر نوشته شده از عهد این کتاب بیرون است اینست که بهمین مقدار اکتفا کرد.

۳

ظهور دانشمندان بزرگ

در نتیجه این نهضت بزرگ علمی، درخشنده ترین ستارگان علم و ادب ایران در این عصر ظهور کردند که تابش نور علم و دانش آنها تا قرنهای تمام جهان را روشن داشت.

در این عصر است که از فلاسفه، ابوبکر رازی (وفات ۳۲۲) و فارابی (وفات ۳۳۹) و ابن مسکویه (وفات ۴۲۱) و ابوعلی سینا (۴۲۸) و ابو ریحان بیرونی (وفات ۴۴۸)

و از فقها کلینی (وفات ۳۲۹) و ابن بابویه
 (وفات ۳۸۱) و سید رضی (وفات ۴۰۶) و
 از نویسندگان ؛ حمزه اصفهانی (وفات ۳۶۰)
 و بلعمی (وفات ۳۶۶) و خوارزمی (وفات
 ۳۸۳) و صاحب بن عباد (وفات ۳۸۵) و
 بدیع الزمان همدانی (وفات ۳۹۸) و قابوس
 و شمگیر (وفات ۴۰۳) و ثعالبی (وفات ۴۲۹)
 و بیهقی (وفات ۴۷۰) و از شعراء ؛ دقیقی ،
 کسائی ، عنصری ، عسجدی ، فرخی ، منوچهری
 اسدی طوسی ، غضائری و صدها شاعر سخن
 پرور دیگر که میگویند چهار صد تن آنها تنها
 در دربار سلطان محمود غزنوی گرد آمده بودند ،
 ظهور کردند که شرح حال هریک از آنها و
 تأثیری که افکار این دانشمندان در جامعه
 دنیا داشته و خدماتی که بعلم و دانش کرده‌اند
 کتابی جداگانه لازم دارد .

طلوع فردوسی

در چنین عصری و در بین این دانشمندان
ناگاه ستاره‌ای در باژ خراسان درخشیدن گرفت
و نتیجه آراء و خلاصه افکاری که در مدت چند
قرن راه نشوء و ارتقاء خود را پیموده بود در
دائرة المعارف خویش که آنرا **شاهنامه** نامند
گرد کرد .

این ستاره درخشان **فردوسی** بود که اینک
بشرح حال او میپردازم :
زندگی فردوسی

نظر بآنکه در شرح حال این شاعر بزرگ
کتابهای بسیاری تألیف گردیده و جشن هزار
ساله تولد او موقع بدست نویسندگان داده و آنچه
گفتنی بوده در باره او گفته و نوشته‌اند و از این
رو دائرة سخن تنگ و آنچه گفته شود تقریباً
از قبیل مکررات است اینست که باختصار کامل

بذکر مختصری از شرح حال او میپردازم :

ابوالقاسم حسن بن اسحاق بن شرف متخلص
بفردوسی در باژ از قراء طابران یا طیران خراسان
« که در لغت قدیم توران ضبط شده » (۱) متولد
گردیده و تولد او را مابین ۳۲۰ و ۳۳۰ هجری
نوشته اند .

از روزگار جوانی او اطلاع کاملی در دست
نیست ، ولی آنچه مسلم است این است که از
« وقتی که بسن رشد رسید به تحصیل علوم پرداخت
و چون از طرف پدر مالک ضیاع و عقار و اذ حیث
معاش آسوده بود لذا پس از فرا گرفتن علوم
متداوله بمطالعه کتب و توسعه معلومات خویش
مشغول گردید ، (۲) و در فنون علم و ادب ماهر
شده بر اخبار و آیات و قصص و حکایات احاطه

(۱) دروس تاریخ ادبیات ص ۸۱

(۲) ادبیات منظوم ایران جلد ۱ ص ۶۱

پیدا کرد و ذهن خود را برای تألیف بزرگترین
داستانهای ایران پرورش داد (۱)

قضیه قدرشناسی سلطان محمود از فردوسی
و خشم گرفتن او بر چنین شاعر دانشمندی،
مشهور است. وفات فردوسی را در سال ۴۱۱
یا ۴۱۶ نوشته اند.

آثار فردوسی

۱ - منظومه یوسف و زلیخا « که آنرا
بخواهش موفق ابو علی حسن بن محمد بن اسمعیل
اسکافی وزیر بهاءالدوله دیلمی ظاهراً بسال
۳۸۶ برشته نظم کشیده است » (۲)

۲ - بعضی قطعات و ابیات متفرق که در
کتب تذکره و فرهنگ ها موجود است (۳)

(۱) تاریخ ادبیات ایران ص ۴۲ -

(۲) سخن و سخنوران جلد ۱ ص ۴۰

(۳) دروس تاریخ ادبیات ص ۹۴

۳ - شاهنامه است که مهمترین اثر او و « تنها کتاب قصه نیست ، فلسفه هست ، اخلاق هست ، غزل هست و بالاخره تمام فنون سخن هست و فردوسی ازعهده تمام برآمده و حق هر يك را بواجب ادا کرده است » (۱) و از این روست که « هم از حیث کمیت و هم از جهت کیفیت بزرگترین اثر ادبیات و نظم فارسی است بلکه میتوان گفت یکی از شاهکارهای ادبی جهان است » (۲) و در وصف آن « ابن اثیر در خاتمه مثل السائر مینویسد که زبان عربی با وجود وسعت و مفردات زیاد آن ازعهده جواب شاهنامه نمیتواند برآید و کتاب مزبور درحقیقت قرآن عجم میباشد » (۳) و « عروضی سمرقندی

(۱) سخن و سخنوران جلد ۱ ص ۳۱

(۲) مقدمه خلاصه شاهنامه ص ۷

(۳) ادبیات منظوم ایران جلد ۱ ص ۹۶

که چهارمقاله او قدیمترین مأخذ احوال فردوسی است بعد از نقل قطعه ای از ابیات او گفته: من در عجم سخن بدین فصاحت نبینم و در بسیاری از سخن عرب هم « (۱) و از آن لحاظ که » از هر گونه حقایق و معارف و احساسات لطیف و نکات دقیق در شاهنامه فراوان است « (۲) آنرا دائرة المعارف نامیده (۳) و از آن حیث که پایه نظم را بر بلند ترین جایگاهش گذاشته است در باره آن گفته اند که: « شاهنامه سرائی با فردوسی طوسی شروع و بنام او ختم شده است « (۴)

و چون وصف این اثر بزرگ در اینجا که

(۱) چهارمقاله عروضی چاپ طهران ص ۴۳ و تاریخ ادبیات ایران ص ۹۹

(۲) مقدمه خلاصه شاهنامه ص ۲۱

(۳) شعر المعجم جلد ۴ ص ۱۸۵

(۴) تاریخ ادبیات ایران ص ۵۱

اختصار منظور است نگنجد اینست که فقط
 بد کر سخن خود او که در اهمیت معنوی و
 نظم‌ی شاهنامه‌اش گفته اکتفا میکنم که فرماید:

همه رزم و بزم است و رأی و سخن
 گذشته بسر سال‌های کهن
 همان دانش و دین و یرهیز و رأی
 همان رهنمونی بدیگر سرای (۱)
 و در جای دیگر فرماید:

بناهای آباد گردد خراب
 ز باران و از تابش آفتاب
 پی افکنم از نظم کاخی بلند
 که از باد و باران نیابد گزند (۲)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۵۵۰

(۲) « « « ۴۰۹

بخش دوم

عقاید فردوسی در تعلیم و تربیت

نخست برای آنکه ممکن است گفته شود که تمام سخنانیکه از فردوسی در این رساله ذکر و بر عقاید او دلیل آورده شده است ، از زبان پهلوانان و اشخاصی است که شرح حال آنها را فردوسی ذکر کرده و ربطی بعقاید شخصی او ندارد زیرا تمام اینها جزء اوضاع و احوال واقعی ایران بوده و از نظر واقعه نگاری همه را برشته تحریر درآورده است و بالاخره این مطالب را نمیتوان مقیاس افکار و خیالات شخصی او قرار داد «

این است که میگوییم این توهم دور از حقیقت است زیرا تمام مطالب اخلاقی و تربیتی

که در شاهنامه فردوسی آمده همه حاکی از عقاید شخصی او و همه زاده فکر و قریحه و طبع پاک اوست زیرا وقتی که در دواوین سایر شعرای آن دوره دقت کنیم و یا تواریخی که دیگران نوشته اند از نظر بگذرانیم می بینیم که در هیچیک از آنها رویه ای که در شاهنامه برای ذکر مطالب عالیه اخلاقی و تربیتی بکار رفته ، اعمال نشده و در هیچ یک از آنها در ذکر این مطالب تا این حد جد بکار نرفته است و این خود حاکیست که روح و طبع فردوسی در بیان آنها دخالت داشته و می خواسته است که در شاهنامه خویش « هر چه اندر خورد با خرد » اگر چه « برره رمز و معنی » (۱) باشد ذکر کند . و اگر فرضاً این حقیقت ثابت را نخواهیم پذیریم نمیتوانیم این را هم منکر گردیم که

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۴

» چون بسیاری از تواریخ دیگر ایران را ملاحظه میکنیم که این سنخ مطالب در آنها یافت نمیشود و چنین نکات قابل توجهی از آنها بدست نمیآید لاقلاً باید معترف شد مطالبی را که سایر نویسندگان بنظر بی اهمیتی نگریسته و از قلم انداخته اند او ذکر آنها را لازم و ضروری دانسته است، افعال خوب و پسندیده ای که از هر کس می بینند تحسینشان میکنند و بطرز جالب توجهی آنها را جلوه میدهد، طوری جلوه میدهد که برای دیگران سرمشق باشد و از آن تقلید کنند و نیز اشخاصی را که افعال نگوهریده و اعمال بی رویه ای از آنها صدور یافته سخت مورد حمله قرار میدهد، نکته چینی و انتقاد میکند و او بحدی مراقب انجام این وظیفه است که در هیچ موردی از آن غفایت نمیورزد»^(۱) و بقدری

(۱) ادبیات منظوم ایران جلد ۴ ص ۲۱۳

در ذکر مطالب اخلاقی و تربیتی علاقه نشان
 میدهد که میتوان گفت اساساً مقصودش از نظم
 شاهنامه بیان همان نکات اخلاقی و تربیتی بوده
 است و این مطالب در سخنان این شاعر دانای
 بزرگ بقدری فراوان است که تشریح آنها را
 کتابی باندازه خود شاهنامه در خور است و از
 عهده یک رساله که اختصار در آن منظور است
 ساخته نیست و اینک با رعایت این اصل بهر
 قسمتی اشاره میشود و این بخش نیز به فصل
 تقسیم میگردد :

فصل اول - دانش و خرد .

فصل دوم - کلیات راجع بآموزش و پرورش

فصل سوم - هدف تعلیم و تربیت .

فصل اول

خرد و دانش (۱)

۱
خرد
مهمترین چیزیکه فردوسی برای بشر
لازم میداند خرد است و صریحاً
میگوید :

تو چیزی مدان کز خرد بر تراست
خرد بر همه نیکوئی ها سر است (۲)

(۱) چونکه در نظر فردوسی خرد عین دانش و
دانش عین خرد است و باین موضوع در چندین جا تصریح
یا اشاره کرده است چنانکه گوید :

دگر با خرد مند مردم نشین
که نادان نباشد بر آئین و دین

(خلاصه شاهنامه ص ۵۹)

که دیده میشود بجای آنکه در فرد دوم از مجالست « نابخرد »
که نقیض « خردمند » است و بحکم روش سخن از آن باید
نهی میکرد ، از مجالست « نادان » که نقیض « دانا » است
نهی کرده و کاملاً معلوم میشود که در نظر او مفهوم
« خردمند » با مفهوم « دانا » یکی است ، این است که
از خرد و دانش در ذیل يك فصل نام برده شد

(۲) خلاصه شاهنامه ص ۶۵۸

زیرا عقیده دارد که بدون خرد نمیتوان
اولا خدا را (که بطوریکه گفته خواهد شد
 مهمترین هدف او در تعلیم و تربیت است)
 شناخت چنانکه باین حقیقت تصریح کرده و
 گفته است :

بنام خداوند خورشید و ماه

که دل را بنامش خرد داد راه (۱)

و ثانیاً بنیک بختی و سعادت و « ارجمندی »
 در « هر دوسرا » رسید که :

ازوئی بهر دو سرا ارجمند

گسسته خرد پای دارد به بند (۲)

توجه فردوسی به **خرد** تا آن حد است که
 آنرا در ردیف **جان** ذکر کرده و از این دو
 چیزی را مهمتر برای انتساب بمقام خدا
 ندانسته و در نخستین مرتبه ای که در شاهنامه لب
 بسخن گشوده فرموده است :

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۲۹۴

(۲) « « « ۱

بنام خداوند جان و خرد
کزین برتر اندیشه بر نگذرد (۱)

و سپس بیانی را خاص ستایش خرد کرده
و گفته است :

خرد افسر شهریاران بود خرد زیور نامداران بود
خرد زنده جاودانی شناس خرد مایه زندگانی شناس
کسی کو خرد را ندارد زیش داش گردد از کرده خویش ریش
ازوئی بهر دوسرا ارجمند گسسته خرد پای دارد به بند
خرد چشم جانست چون بنگری تو بی چشم شادان جهان نسپری
همیشه خرد را تو دستوردار بدو جانت از ناسزا دور دار (۲)

و بقدری خرد در دیده او بزرگی است که
حتی در دعای بر فرزند مرده خویش چیزی
غیر از این نمیخواهد که ایزد، خرد را برای
او جوشن و حافظ از عذاب قرار دهد و میگوید :

روان تو دارنده روشن کناد
خرد بیش جان تو جوشن کناد (۳)

همین طور که خرد و خردور را ستوده

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۱

(۲) « « « ۱

(۳) « « « ۷۸۳

نابخردان را در موارد بسیار سرزنش کرده و حتی اگر میخواهد از کسی بزشتی نام برد در نظر **فردوسی** کافیتست که او را بنابخردی نسبت دهد و یا او را بی خرد مخاطب نماید چنانکه نخستین خوی زشتی که کیخسرو بافراسیاب نسبت میدهد **کم خردی** است و فردوسی در این مورد گوید:

چنین داد پاسخ که آن کم خرد

بید روی گیتی بسی بسپرد

و بالاخره سخنان فردوسی در ستایش خرد بقدری فراوان است که شاید عدد آنها از هزار افزون باشد و کمتر صفحه ای از شاهنامه توان دید که در آن ذکری از ستایش خرد نشده باشد این است که فقط بذکر يك سخن او که در چندین جا و با عبارات گوناگون تکرار کرده است اکتفا میکنم که گوید:

**نگهدار تن باش و آن خرد
چو خواهی که روزت بید نگذرد**

۲ سخنانی که راجع بدانش و تحریض
دانش و تشویق بکسب آن گفته نیز شماره
آنها بسیار است و اینک مختصری از آن جمله
ذکر میشود .

میاسای از آموختن يك زمان
زدانش میفکن دل اندر گمان (۱)



اگر دانشی مرد راند سخن
تو بشنو که دانش نگردد کهن (۲)



نگه کن بجائی که دانش بود
زداننده کشور برامش بود (۳)



چنین داد یاسخ که دانش به است
چو دانا شود بر مهان بر مه است (۴)



چنین گفت گوینده دهقان پیر
که دانش بود مرد را دستگیر (۵)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۷۰۶

(۲) « « « ۶۲۹

(۳) « « « ۶۳۳

(۴) « « « ۷۰۲

(۵) « « « ۷۹۵

و حتی نمیخواهد که رستم پهلوان داستان
او بی دانش باشد و از زبان او گوید :
بیزدان چنین گفت کای دادگر
تو دادی مرا دانش و زور و فر (۱)

و در مقابل ، دشمنان او را وقتی که میخواهد
بزشتی نام ببرد بی خرد (چنانکه گفته شد)
و بی دانش میخواهد و میگوید :

چنین گفت بیدانش افراسیاب .
چنین روز خود دیده بودم بخواب (۲)

چه دانشی باید
آموخت
فردوسی برای آموختن
دانش خاصی را در نظر
نگرفته و بطور کلی کسب هر دانشی که سبب
نیک بختی گردد لازم میدانند و در این مورد
گفته است :

بیاموز و بشنو ز هر دانشی
بیابی ز هر دانشی رامشی (۳)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۱۲۴

(۲) « « ص ۴۴۷

(۳) « « ص ۵۹



زهر دانشی چون سخن بشنوی
ز آموختن يك زمان تقنوی (۱)

عام وعمل فردوسی برخلاف گویندگان
دیگر ، دانش را بدون عمل نمیخواهد و همیشه
دانائی را با توانائی آرزو میکند و در این مورد
نیز سخن بسیار گفته است که از آنجمله است :



کسی کو بدانش توانگر بود
ز گفتار کردار بهتر بود (۲)



بگفتار خوب از هنر خواستی
بکردار پیدا کند راستی (۳)



توانا بود هر که دانا بود
ز دانش دل پیر برنا بود (۴)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۱

(۲) « « ص ۲۸

(۳) « « ص ۷۰۱

(۴) « « ص ۱

و چون دامنه این موضوع بسیار وسیع و
 سخنان فردوسی در تحریض بدانش اندوزی و
 توأم کردن علم را با عمل فراوان است و نتوان
 در این مختصر نوشت این است که این فصل
 را بیکی از سخنان او که اقتباس از آیه قرآنی
 کرده و روش استفهام انکاری را بکار برده است
 خاتمه میدهم که فرماید :

**ولیکن از آموختن چاره نیست
 که گوید که دانا و نادان یکیست ؟**



فصل دوم

کلیات راجع به آموزش و پرورش

فردوسی در طرز و چگونگی تعلیمات و مسائل اساسی مربوط بآموزش و پرورش نیز سخنان فراوان دارد و میتوان گفت در کمتر موضوعی است که عقاید بلند خویش را اظهار نکرده باشد که چون اختصار رساله گفتگوی تفصیلی را اجازه نمیدهد بطور مختصر قسمتی از آنها ذکر میشود :

۱

لزوم تعلیمات عمومی

در زمان حیات فردوسی در بعضی از ممالک تعلیم و تربیت بطبقه‌ای خاص مخصوص بود و تعلیمات عمومی رواج نداشت سهل است که بحکم قانون باید طبقه مخصوصی بدانش اندوزی میپرداختند و عموم محروم بودند و بطوریکه

گفته شد (۱) در تمدن اسلامی این ترتیب در
ممالك تابعه اسلام منسوخ گردید و تعلیمات
آزاد شد و ابواب آموزشگاه ها بر روی تمام
طبقات مفتوح گردید .

فردوسی نیز این رویه را تعقیب کرده و
تمام افراد را (اعم از مرد و زن) بدانش اندوزی
خوانده و تعلیمات عمومی را لازم دانسته است .
سخنران او در این مورد بسیار و اینک
مختصری از آنها ذکر میشود :

۱ راجع باهمیت و لزوم تعلیم
آموزش پسران پسران سخنان او بقدری
فراوان است که میتوان گفت در کمتر صفحه
از شاهنامه باینموضوع اشاره یا تصریحی موجود
نیست و چون قسمتی از آنها در فصل اول ذکر
شده است در اینجا فقط با آوردن یکی از سخنان
اکتفا میشود که فرماید :

(۱) رجوع شود به صفحه ۵۳

چنین گفت داننده دهقان پیر

که دانش بود مرد را دستگیر (۱)

۲ از ستایش که فردوسی از
آموزش دختران **تهمینه** کرده او را بدانش

مندی میستاید علاقه او بدانشمندی و دانش
اندوزی زنان کاملاً معلوم میگردد چنانکه گوید:

چو رستم بدانشان پر پیچره دید

ز هر دانشی نزد او بهره دید (۲)

که دیده میشود یکی از جهات توجه رستم
باو دانشش بوده و در مورد خواهر بهرام نیز
گفته است:

تو کوئی که گفتارش از دفتر است

بدانش ز جاماسب نامی تر است (۳)

که ملاحظه میشود **دانش** را جزء بهترین
صفات او دانسته و در نتیجه، کسب آنرا برای

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۷۹۵

(۲) « « « ۱۵۸

(۳) « « « ۷۵۶

زنان سزاوار و لازم شمرده و در جای دیگر هم (۱)
خردمندی را (که گفته شد در نظر فردوسی
 عین دانشمندی است) بعد از بزرگی و ممانت
 برای زنان حتمی دانسته و بالاخره در موارد
 بسیاری بلزوم دانش اندوزی زنان تصریح کرده
 است که نتوان همه آنها را در این مختصر آورد.
 همچنین همانطوریکه برای مرد ها دانش
 را بتنهایی نمیخواهد و عمل و توانائی را نیز
 لازم میداند برای زنان هم ته انائی و نیرومندی
 لازم دانسته آنرا جزء صفات خوب آنها شمرده
 و در وصف **سرد آفرید** از زبان سهراب گفته
 است:

زنانشان چنینند ایرانیان
 چکوندند کردان جنگ آوران؟ (۲)

که دیده میشود که زن توانا و نیرومند
 تا چه یایه در دیده او مورد تحسین و ستایش

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۵۷۵

(۲) « « « ۱۶۲

بوده است ولی در عین حال باید این نکته را هم گفت که عمده چیزی که فردوسی از زنان می‌خواهد شرم و حیا و متانت و شایستگی است و دانش در مرتبه دوم است چنانکه در چندی در مورد زنان را بدین صفات ستوده و گفته است :

بسه چیز باشد زنان را بهی
که باشند زیبای تخت مهی
یکی آنکه با شرم و با خواستست
که جفتش بدو خانه آراستست
دگر آنکه فرخ پسر زاید او
ز شوی خجسته بیفزاید او
سه دیگر که بالا و رویش بود
بزیب اندرون نیز مویش بود (۱)

که ملاحظه میشود ذکر از دانش او نکرده و چون در این رساله مقصود ذکر حقایق است و نمی‌خواهم بفردوسی نسبتی دهم که در او نیست این است که باید برخلاف **پرفسور شبلی** (که فصل مبسوطی در جلد چهارم کتاب

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۸۱۸

خود (۱) راجع بطرفداری و قدردانی فردوسی از زنان ذکر کرده است (آشکارا گفت که فردوسی گاهی هم نسبت بزنان نظر های خوبی نداشته و معلوم نیست در تحت چه تأثیری واقع شده که این مضمون را در چندین مورد و بتکرار راجع بآنها گفته است که :

چنین داد پاسخ که دختر مباد
که از پرده غیب آورد بر نژاد (۲)
و در جای دیگر هم گفته است :
چو فرزند شایسته آمد یدید
ز مهر زنان دل بیاید برید (۳)

و در جای دیگر هم بی‌مهری خود را نسبت بآنها کاملاً هویدا کرده و گفته است :
همی‌گفت چون دختر آمد یدید
بیایستمش در زمان سر برید (۴)

ولی البته معلوم است که این سخنان او

(۱) ادبیات منظوم ایران ص ۲۱۶

(۲) خلاصه شاهنامه ص ۴۶۶

(۳) « « ص ۲۰۳

(۴) « « ص ۷۳

نسبت بزنان غیر یارسا و عموماً در مواردی است
که از زنان بدکردار سخن میگوید و این خود
حاکمی از حقیقت کوئی و پاکی پرستی این
شاعر پاک و بزرگوار است و گر نه راجع بزنان
یارسا گوید:

چو زن خو برو باشد و یارسا
مر او را جهان کی شناسد بها؟ (۱)

۲

اثر توارث در تعلیم و تربیت



فردوسی در تعلیم و تربیت باصل توارث
معتقد است و این حقیقت را در بسیاری از موارد
شاهنامه تصریح کرده است که اینک مختصری
از آنها در اینجا ذکر میشود:

دو بچه چنان چون بود دیوزاد
چه باشد خود از دیو و جادو نژاد (۲)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۸۱۹

(۲) « « ص ۱۹۹



بدان تا شود با سیاوش بد
بدان سان که از گوهر بد سزد (۱)



که چون بچه شیر نر پروری
چو دندان کند تیز کبهر بری (۲)

که سعدی هم این مضمون را چنین پرورانیده
است که :

عاقبت کرک زاده کرک شود
گر چه با آدمی بزرگ شود



و باز فردوسی این مضمون را بی‌هترین
صورتی بیان کرده و بعقیده خویش در تأثیر
توارث تصریح کرده و فرموده است :

اگر بچه شیر ناخورده شیر بیوشد کسی در میان حریر
دهد نوش او را ز شیر و شکر همیشه و را پروراند ببر
بگوهر شود باز چون شد بزرگ تترسد از آهنگ ییل سترگ (۳)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۲۰۳

(۲) « « « ۲۱۴

(۳) « « « ۲۳۰



و جای دیگر نیز این مضمون را بصورت
دیگر بیان کرده و عقیده خویش را آشکارا و در
تأثیر توارث گفته است که :

درختی که تلخ است وی را سرشت

گرس بر نشانی بیاباغ بهشت

گر از جوی خلدش بهنگام آب

بیای انگبین ریزی و مشک ناب

سر انجام گوهر بکار آورد

همان میوه تلخ بار آورد (۱)

و چون این قسمت کاملاً صریح است که

او تا چه حد اثر نژاد را در تعلیم و تربیت مهم

میشمرده این است که اذن کرشادهای فراوانی

که در سخنان او هست چشم می پوشم و بد کر

این يك سخن او اکتفا میکنم که :

چنین گفت کز تخمه سام شیر

نژاید بجز زورمند و دلیر (۲)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۸۳۰

(۲) « « ص ۵۵۲

قضا و قدر - بخت و اتفاق

پس از آنکه بتأثیر توارث در آموزش و پرورش معتقد شدیم لاعلاجیم که بقضا و قدر نیز ایمان آورده دانش را فقط معلول کوشش ندانیم زیرا استعداد ذاتی را شرط قبول تعلیم و تربیت دانسته و استعداد هم امری است که از راد ارث منتقل شده و باختیار دانش آموز نبوده است .

در اینکه آیا فردوسی پس از آنکه باصل توارث ایمان آورده آیا بقضا و قدر هم معتقد شده است یا نه ، نمیتوان درست این حقیقت را با مطالعه اجمالی کشف کرد و باید دقت بسیار نمود چو گاهی می بینیم که فردوسی جز کوشش (با توکل) را در سعادت شخص هیچ چیز دیگر را مؤثر نمیداند و میگوید که هر کس :

بکوشد بجوید بکوشش جهان خرامد بهنگام با همراهان (۱)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۷۰۰

و گاهی هم میگوید:

چنین است رسم قضا و قدر
ز بخشش نیایی بکوشش گذر (۱)

و در جای دیگر هم میگوید:

چو بر تخمه بگذرد روزگار
چو سود آید از رنج و از کارزار (۲)

و در عین حال میتوان گفت که بخت و
کوشش (هردورا) مؤثر و آن دورا چون تن
و جان میداند و این گفته او دلیل بر این مطلب
است که فرماید:

چنین داد یاسخ که بخت و هنر چنانند چون جفت با یکدگر
چنانچون تن و جان که یارند و جفت تنومند پیدا و جان در نهفت
بکوشش نیاید بزرگی بجای
مگر بخت نبکش بود رهنمای (۳)

۴

کوشش و اغتنام فرصت

گفته شد که فردوسی « کالبد بخت را

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۶۹۹

(۲) « « ص ۸۲۶

(۳) « « ص ۷۱۶

کوشش « میداند و باین جهت در تشویق و تحریض بکوشش سخنان بیشمارى گفته و در همان آغاز که بدانش اندوزى ترغیب میکند میفرماید :

برنج اندر آرى تنت را رواست
که خود رنج بردن بدانش سزااست
برنج اندر است ای خردمند گنج
نیابد کسی گنج نابرده رنج (۱)
و در جای دیگر فرموده است :

بیرسید از او نامور شهریار
که از مردمان کیست امیدوار ؟
بدو گفت آنکسکه کوشا تراست
دو کوشش بدانش نبوشا تراست (۲)

فردوسى مطابق تعلیمات اسلامى کوشش را وسیله رسیدن بمقصود میداند اما با توکل بخدا و این حقیقت را بتکرار گفته است :
سردشمنان را سپارم پیاى فرمان دادار برتر خدای (۳)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۲

(۲) « « ص ۷۱۶

(۳) « « ص ۸۶



دل و گرزو بازو مرا یار بس نخواهم جز ایزد نگهدار کس
که دیده میشود بر کوشش و بازوی خود
با یاری خدا اعتماد میکند و این سخن را بتکرار
میگوید که :

تو مگذار هرگز ره ایزدی
که نیکی از او است و هم زو بدی (۱)

که درست دیده میشود که اقتباس از آیه
« قل کل من عند الله » است :

همانطوریکه فردوسی کوشش را اساس
رسیدن بدانش و بلندی دانسته **کاهلی** را علت
بدبختی و بندگی و دوری از ثروت دانسته و
گفته است :

که اندر جهان سود بیرنج نیست
کسی را که کاهل بود گنج نیست (۲)



چو کاهل بود مرد بر نابکار
از او سیر گردد دل روزگار (۳)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۹۱ (۲) خلاصه شاهنامه ص ۷۰۲

(۳) « « ص ۷۰۳



چه گفت آن سخنگوی آزاده مرد
 که آزاده را کاهلی بنده کرد (۱)
 از فروغ کوشش **اغتمام فرصت** است و این
 را نیز فردوسی با بیابی مؤثر گفته است که :
 بهر کار هنگام جستن نکوست
 زدن رأی با مرد هشیار و دوست
 چو کاهل شود مرد هنگام کار
 از آن پس نباید چنان روزگار (۲)



چودی رفت و فردا نباید بیش
 مده خیره بر باد اوقات خویش

۵

برنامه تعلیمات

نکات مهمی که در نظر فردوسی مراعات
 آنها در برنامه مهم است در موقع گفتگو از
 هدفهای او در تعلیم و تربیت گفته خواهد شد
 در اینجا این نکته را باید گفت که فردوسی به

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۱۲

(۲) « « ص ۹۵

برنامه های مفصل عقیده ندارد زیرا و می خواهد
 که علم با عمل توأم باشد و چون بار کردن مطالب
 بسیار بر حافظه شاگرد سبب فرسودگی او شده
 نشاط روح را از او میگیرد و از این رو او
 را سست و بیکاره میکند و عمر او را بیهوده
 بباد میدهد و بهمین جهت است که نخست
ابن خلدون با برنامه های مفصل و گذاشتن
 مواد بسیار در برنامه مدارس مخالفت کرده و
 فصلی مخصوص در مقدمه تاریخ خود باین موضوع
 اختصاص داده^(۱) و اخیراً نیز دانشمندان دیگر
 هم با این اصل که تفصیل برنامه باشد مخالفت
 کرده و منجمله یکی از وزرای معارف فرانسه
 گفته است : « در دارالفنون های ما جوانان را
 صاحب معلومات و دیپلم و دکتر در علوم میکنند
 اما آدم و مرد نمیکنند و بر عکس پانزده سال
 تمام بتخریب صفات مردی و شخصیت آنها صرف
 (۱) رجوع شود بمقدمه ابن خلدون چاپ اول ص ۴۸۹

میشود « (۱)

فردوسی همیشه میخواهد که دانش آموز
مرد کار بار آید و هر چه میداند آنرا با عمل
توأم کرده و پیش از آنکه علم خود را بمرحله
عمل برساند بکار دست نیازد و در این مورد
گفته است :

توکاری که داری نبردی بسر
چرا دست یازی بکار دیگر

۶

انتخاب آموزگار

پس از آنکه برنامه تنظیم شد باید آموزگاران
لایق انتخاب کرد تا برنامه ۱ اجرا کرده از آن
نتیجه بگیرند.

فردوسی این نکته را نیز فراموش نکرده
برای آموزگاران شرایطی قائل شده است که از
آنجمله است پرهیزکاری و خردمندی و دانشمندی
و کار آزمودگی . چنانکه فرماید :

(۱) راه نو در تعلیم و تربیت جلد ۳ ص ۲۰

شو او را بخوبی بمادر سپار
بدست یکی مرد پرهیز کار (۱)



مرا راه بنما سوی بخردان
بزرگان کار آزموده ردان (۲)



و بقدری در تأثیر دانشمندی آموزگار در
دانش آموز معتقد است که گوئی محال میداند
که دانش آموزی که در پیش آموزگار خرده‌مند
و دانشمند پُرهنر بتحصیل پردازد، بی هنر
بارآید اینست که بطور استفهام انکاری میگوید:

چنان نامور بی هنر چون بود ؟
که آموزگارش فریدون بود (۳)



و همیشه توصیه میکند که کودکان را برای
تعلیم و تربیت « بفرهنگیان » سپارید یعنی به
آموزگارانی که دارای علم و ادب و تمدن هستند

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۲۴۷

(۲) « « ص ۱۹۴

(۳) « « ص ۴۳

و در این مورد میگوید:

کسی کش بود مایه و سنگ و آن
دهد کود کان را بفرهنگیان (۱)

و در جای دیگر میگوید:

از او شادمان شد دل مادرش
بیاورد فرهنگیان را برش
بزودی بفرهنگ جائی رسید
کز آموزگاران سرش برکشید (۲)



راجع با اهمیت مقام آموزگار و دبیر اگر
معنی امروزی آنرا اراده کنیم نیز فردوسی
سخن گفته و از آن لحاظ که بجوانها خط و
انشاء می آموزند و آنها را ببلندی میرسانند،
آنان را ستوده و آموختن پیشه دبیری را توصیه
کرده و فرموده است:

دبیری بیاموز فرزندی را
چو هستی بود خویش پیوند را (۳)

(۱) تعلیم و تربیت سال ۴ ص ۴۰۶

(۲) خلاصه شامنامه ص ۶۱۹

(۳) « « « ۷۰۵

وسپس دبیری را از پیشه های ارجمند
شمرده و گفته است :

دبیری است از پیشه ها ارجمند
وزو مرد افکنده گردد بلند (۱)

و پس از آن فرموده است :

خردمند باید که باشد دبیر
همان برد بارو سخن یادگیر (۲)

و همچنین اطاعت امر آموزگار را لازم
دانسته و گفته است :

چو خواهی که رنج تو آید بیر
از آموزگاران مبر تاب سر (۳)

۷

روش آموختن

باید در نظر داشت که تعایمات نظری وقتی
نتیجه می بخشد که با آزمایش و تعایمات عملی
و حسی توأم باشد ، وجود لابوراتوارها و
آزمایشگاه ها و مسافرتها علمی برای این

(۱) (۲) (۳) خلاصه شاهنامه ص ۷۰۵

منظور است .

فردوسی نیز در تعلیم و تربیت همین راه
مشاهده را برگزیده و این حقیقت را میتوان
از اشارات بسیاری که در سخنان اوست ، دانست
و در بعضی موارد هم تصریح کرده و گفته است :
تو دانی که دیدن به از آگهیست
میان شنیدن همیشه تهی است (۱)
و در جای دیگر فرموده است :
جوانان داننده با گهر
نگیرند بی آزمایش هنر (۲)

۸

تنبیه بدنی



چنانکه در بخش اول (ص ۶۰) گفته شد
اساساً در دوره های نخستین یکی از چیزهایی که
در تعلیم و تربیت وجودش را لازم میدانستند
تنبیه بدنی بود ولی این رویه کم کم تغییر یافت

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۱۱۲

(۲) « « « ۷۹۰

تا در زمان ابن خلدون (قرن ۸) بکلی او با این اصل مخالفت کرده تنبیه و حبس را بحال دانش آموزان مضر تشخیص داد و بطوریکه گفته شد این نتیجه نشوء و ارتقائی بود که افکار در مدت چند قرن کرده بود و اشاره شد که در زمان فردوسی تنبیه بدنی بآن شدت اول معمول نبوده است اینک چند سخن از او که دلیل بر این مدعی است در اینجا ذکر میگردد :

در مورد آزمایش و امتحان مؤبدان، بهرام را فرماید :

گفته کرده را بند پیش آوریم

چو دیگر کند بند پیش آوریم (۱)

که درست دیده میشود که میگوید اگر او

بند نپذیرفت ، بند بر او خواهیم گذاشت و در

جای دیگر فرماید :

اگر کم کند راه آموزگار سزد گر جفا بیند از روزگار (۲)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۶۳۹

(۲) « « « ۱۱۵

و در هر صورت با اینکه در موارد بسیاری
این حقیقت را بتکرار میگوید که :

تو را کارهای درشت است بیش
گاهی کرگ باید بدن گاه میش

و با اینکه درشتی و تندی را مانند مهر
و محبت برای تربیت بشر لازم دانسته آفریده
آنها را ستایش کرده میگوید :

خرد داد و گردان سپهر آفرید
درشتی و تندی و مهر آفرید (۱)

ولی همیشه و در هر مورد این اصل را لازم
الرعايه نمیداند و نرمی و خوی خوش را در تعلیم
و تربیت مؤثر تر دانسته میگوید :

بدان کوش تا دور باشی ز خشم
بمردی بدار از گنه کار چشم (۲)

و البته آن مقدار درشتی و تندی و بیم که
اوقائل است شبهه‌ای نیست که در تعلیم و تربیت
لازم است و کنون هم با آن مقدار کسی مخالفت

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۱۳۱

(۲) « « « ۶۱۲

-۱۱۱-

ندارد و عملاً مجری است .

۹

امتحان

در بخش اول (صفحه ۵۷) گفته شد
که فردوسی ارتقاء از مرحله ای را بمرحله دیگر
بدون امتحان و آزمایش جایز ندانسته و همیشه
این اصل را رعایت کرده است چنانکه در مورد
سیاوش گوید :

چنین هفت سالش همی آزمود
بهر کار جز یا کزاده نبود

و پس از این آزمایش است که او را در
خور ارتقاء دانسته و فرموده است :

بهشتم بفرمود تا تاج زر
همان طوق زرین و زرین کمر
نوشتند منشور بر یرنیاں
برسم بزرگان و آزادگان
زمین کهستان و را داد شاه
که بود او سزاوار تخت و کلاه (۱)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۱۹۳

و همچنین در موارد دیگر شاهنامه هم باین
 اصل اشارات بسیاری کرده است که از همه جا
 مفصل تر در موضوع بهرام است که از آزمایشی
 که از او کرده و او را بدانائی و توانائی آزمودند
 بطور مشروح سخن گفته است (۱)



(۱) رجوع شود بخلاصه شاهنامه ص ۶۳۹

فصل سوم

هدف تعلیم و تربیت

هدفها و منظورهائی که فردوسی در تعلیم و تربیت دارد فراوان و نظریات او باندازه ای وسیع است که تشریح آن را نتوان در عهده يك رساله مختصر گذاشت زیرا فردوسی دانش آموز را از جنبه فردی و اجتماعی تحت نظر دقت خویش قرار داده و تعلیماتی که از این دو جنبه برای او لازم میداند ذکر کرده و مثلاً در تربیت اجتماعی حتی آموختن آداب معاشرت را را بدانش آموز، از آموزگار خواسته و در وصای اسفندیار برستم درباره تربیت بهمن گفته است :

پیاموزش آرایش کنارزار
نشستگاه بزم و رزم و شکار

که چون این رساله گنجایش ذکر تمام منظورهای او را ندارد تنها بذکر هدفهائی که

بیشتر طرف توجه او بوده اند اکتفا میشود :

۱

خدا

در نخستین مرحله فردوسی میخواهد که
 كودك خدا پرست و دوستار آیین بارآید و بقدری
 در این زمینه سخن بسیار گفته است که کمتر
 داستان یا قصه کوچکی را توان در شاهنامه
 سراغ گرفت که این منظور را در آن نیرو رانیده
 باشد چنانکه در آغاز شاهنامه فرماید :

چو خواهی که یابی زهر بدرها سر اندر نیاری بدام بلا
 بوی درد و گیتی ز بد رستگار نکو نام باشی بر کردگار
 بگفتار پیغمبرت راه جوی دل از تیرکها بدین آب شوی

زدانش نخستین یزدان گرای

که او یست جان تو را رهنمای

تورا دین و دانش رهاند درست

ره رستگاری بیایدت جست (۱)

و در جای دیگر فرماید :

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۳

هر آنچه‌یز کان نز ره ایزد یست
همه راه اهریمن است و بدی است (۱)

در جای دیگر :

جز از رأی و فرمان او راه نیست
خور و ماه از این دانش آگاه نیست (۲)

و در جای دیگر گوید :

جهان را بلندی و پستی توئی
ندانم چئی هر چه هستی توئی (۳)

باز هم :

بکیتی همی باش با ترس و باک
نیایش همی کن یزدان یاک
که پیروزی و شور بختی از اوست
تن آسانی و رنج و سختی از اوست (۴)

و بالاخره یزدان پرستی را اساس هر نیکوکاری
و علت سیر بشر بطرف کارهای پسندیده دانسته
و گفته است :

کسی کو بود یاک یزدان پرست
نیازد بکردار بد هیچ دست (۵)

-
- (۱) خلاصه شاهنامه ص ۴۸ (۲) خلاصه شاهنامه ص ۲۵۶
(۳) « « « « (۴) « « « « ۴۴۸
(۵) « « « « ۷۰۷

شاه

یکی از هدفهای مهم تعلیم و تربیت تقویت
 قوه شاه دوستی است و شاهنامه فردوسی
 مجموعه ای از داستانهای شاه پرستی ایرانیان
 است و از این رو سخنان او در این زمینه فراوان
 و از آنجمله است :

دلی کو ندارد تن شاه دوست
 نشاید که باشد و را مغزو یوست

چنان دان که آرام گیتی است شاه
 چو نیکی کنیم او دهد پایگاه

به نیک و بد او را بود دست رس
 نیازد بکین و به آزر م کس

بشهری که هست اندرو مهر شاه
 نیابد نیاز اندر آن بوم راه

جهان را دل از شاه خندان بود
 که بر چهر او فر یزدان بود

چو از نعمتش بهره یابی بگوش
 که داری همیشه بفرمانش گوش (۱)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۷۰۶

-۱۱۷-

ودرجای دیگر فرماید:

همه يك يك پیش تو بنده ایم
 ز شرم تو شاها سر افکنده ایم
 اگر جنگ فرمان دهد شهریار
 همه جان فشانیم در کارزار (۱)

ودرجای دیگر از زبان رستم پهلوان محبوب

داستان خود فرماید :

روان و تن و جان من پیش اوست
 اگر گنج و تاج است اگر مغز و پوست (۲)

ودرجای دیگر :

گر آید بمرگانم اندر سنان
 نتابم ز فرمان خسرو عنان (۳)

ودرجای دیگر فرماید :

تو دیده ز شاه جهان برمدار
 فدا کن تن خویش در کارزار (۴)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۲۹۶

(۲) « « « ۵۴۹

(۳) « « « ۳۶۵

(۴) « « « ۸۲۶

میهن

یکی دیگر از هدفهای عمده تعلیم و تربیت
ایجاد خوی میهن دوستی است و فردوسی در
این زمینه نیز سخنان بسیاری دارد که از
آنهاست :

دریغست ایران که ویران شود
کنام یلنگان و شیران شود

و تنهارستم از این جهت دوست دارد و او
را همیشه ستایش میکند که خدمتگزار ایران
و پادشاهان ایران است و در موقع گرفتار شدن
او بدست دیو نخستین افسوسش از این است که
با گرفتاری او ایران رو بخرابی خواهد رفت
و زبون افراسیاب خواهد شد این است که از
زبان رستم گوید :

جهانی از این کار گردد خراب
بر آید همه کام افراسیاب (۱)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۳۴۲

زیرا از همان آغاز رستم را برای این
میخواهد که :

از او بیشتر بد بتوران رسد
همه نیکوئی زو بایران رسد (۱)

نه تنها فردوسی میخواهد که جوانان
علاقه مند بمیهن بار آیند بلکه میخواهد با
علاقه بمیهن ، علاقه بنژاد و دولت و دین و
تاریخ پادشاهان و نیاگان که مجموعه آنها
تشکیل **ملیت** را میدهند ، توأم کرد که چون
گفتگوی تفصیلی را اختصار رساله اجازه نمیدهد
بهمین يك سخن او که شدت علاقه اش را بنژاد
ثابت میکند اکتفا میکنم که فرماید :

هنر نزد ایرانیان است و بس
ندارند شیر ژیان را بکس

همه یکدلانند یزدان شناس
بگیتی ندارند از کس هراس

تربیت بدنی

بعقیده فردوسی نیز باید اساس تعلیمات را
طوری قرار داد که کودک ، توانا و زورمند
بارآید و این حقیقت را بقدری در شاهنامه بتکرار
گفته است که میتوان گفت يك دهم شاهنامه
اختصاص باین موضوع یافته و این مضمون را
بصورت های گوناگون گفته است که :

ز نیرو بود مرد را راستی
ز سستی کژی آید و کاستی

و همیشه پهلوانان داستانهای خود را نخست
بپا کدینی و آنگاه بزورمندی و دانش ستوده و
فرموده است :

سخنگوی و روشن دل و پا کدین
بکاریکه بیش آیدش بیش بین (۱)



بیالای من یور سام است و زال
ابا بازوی شیر و با کتف و یال (۲)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۲۹ (۲) خلاصه شاهنامه ص ۶۲



از او باد برسام نیرم درود
خداوند شمشیر و کویال و خود (۱)

ونخستین چیزیکه رستم ، پهلوان بزرگ
داستانهای او میخواهد و سائلیت که او را توانا
و در برابر دشمن قوی کند و میگوید :

همی اسب و زین خواهم و درع و خود
هم از تیر و ناوک فرستم درود (۲)



دل و گرز و بازو مرا یار بس
نخواهم جز ایزد نگهدار کس (۳)
و در ستایش سهراب نیز گوید :

هنوز از دهن بوی شیر آیدش
همی رای شمشیر و تر آیدش (۴)

و بالاخره میخواهد که همه جوانان مانند
رستم محبوب او با دانش و مردانگی و زور بار
آیند و در وصفش گوید :

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۶۹

(۲) « « « ۸۶

(۳) « « « ۱۰۹

(۴) « « « ۱۶۱

سرمایه مردی و جنگ از اوست
 خردمندی و دانش و سنگ از اوست (۱)

۵

بهداشت

برای آنکه افراد توانا بار آیند شرایطی
 است که فردوسی بآنها نیز اشاره و تصریح
 کرده است که از آنجمله است مراعات بهداشت
 چنانکه فرماید :

نگهدار تن باش و آن خرد
 چو خواهی که روزت بید نگردد (۲)

که دیده میشود درست مفهوم گفته معروف
عقل سالم در بدن سالم است در این بیت آورده
 و در جای دیگر از پر خواری که سبب فرسودگی
 جسم است و در جای دیگر هم از کرداری که
 علت سستی و ناتوانی تن گردد منع کرده و
 گفته است :

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۲۹۴

(۲) « « « ۶۱۱

.....
 یکماه يك بار آمیختن گرافزون بود خون بود ریختن
 همین مایه از بهر فرزند را بیاید جوان خرد مند را
 چوافزون کنی کاهش افزون بود
 ز سستی دل مرد پر خون بود (۱)

۶

خوشبینی

دیگر از وسائلی که سبب نیرومندی تن
 میشود خوشبینی است زیرا این حقیقت ثابت
 است که بد بینی آثار بسیاری در تن گذاشته
 و آنرا فرسوده و ناتوان میکند .

فردوسی مراعات این اصل را نیز یادآوری
 کرده و در این زمینه سخنان بسیار گفته است
 که از آنجمله است :

و گر بد دلی پیشه گیرد جوان
 بماند منش پست و تیره درون (۲)

و در جای دیگر فرماید :

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۶۵۰

(۲) « « « ۱۱۶

دلت شادمان باید و تن درست
سه دیگر ببین تا چه بایدت جست (۱)



مدار ایچ اندیشه بد بدل
همی شادی آرای و غم برگسل (۲)



همیشه خردمند امیدوار
نبیند بجز شادی از روزگار (۳)

و بالاخره سخنان فردوسی در این زمینه
بقدری بسیار است که میتوان گفت انجام هر
داستان با یادآوری این اصل شده است که:
هر آنکس که در بیم و اندوه زیست
بدان زندگانی بر بیاید گریست

۷

دوری از خشم

میدانیم که خشم سبب ناتوانی تن و روان
است و باین جهت در تعلیم و تربیت باید کاری

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۲۷۵

(۲) « « « ۱۹۴

(۳) « « « ۷۱۵

کرد که جوانان ازخشم دور باشند .
 فردوسی نیز باین موضوع توجه داشته و
 مکرر گفته است :

چوخشم آوری هم پشیمان شوی
 بیوزش نگهبان درمان شوی (۱)



بهرزه درون کن دل ازخشم و کین
 جهان را بچشم جوانی بین (۲)

۸

توانگری

این مسئله بدیهی است که فقر و بیچارگی
 علت هرزبونی است . ملتی که فقیر و بیچاره
 باشد قادر بادامهٔ حیات نیست و نمیتواند شخصیت
 خود را حفظ کند و مجبور است در برابر
 هر تندبادی سرفکنده شده بهر آوازی گوش
 بدهد . شخص فقیر نیز همین طور است و میتواند
 گفت که فقر عزت نفس را میگیرد و از این

(۱) خلاصهٔ شاهنامه ص ۶۱۲

(۲) « « « ۳۷۹

رویکی از بدترین بلاهای جان بشر است .
 فردوسی که میخواهد جوانان با عزت
 نفس و با سر بلندی زندگی کنند آنها را نخست
 بکوشش در راه ثروت اندوزی میخواند و سپس
 راجع بزروسیم سخن گفته آنرا علت آرامی و
 شادی دانسته میگوید :

بدو گفت کسری که رامش کراست
 که دارد بشادی همی پشت راست ؟
 بدو داد پاسخ که آنکو بیم
 بود ایمن و باشدش زر و سیم (۱)

ولی درعین حال این نکته را هم فراموش
 ندارد که ثروت پرستی یکی از بدترین صفات
 بشر و سبب افسردگی روح و تن است اینست
 که میگوید :

ایا دانشی مرد بسیار هوش
 همه چادر آزمندی میوش (۲)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۷۱۶

(۲) « « « ۱۰۰



اگر جان تو بسپرد راه آز
شود کار بی سود بر تو دراز (۱)

پس فردوسی عقیده دارد که باید جوانان
را تا آن حد که بحرص و آز و ثروت پرستی
منتهی نشود، بکسب ثروت تشویق کرد و در این
زمینه راه اعتدال را برگزید و این سخن او
را دستور کار قرار داد که :

هزینه مکن سمیت از بهر لاف
به بیپوده مپراکن اندر گزاف
میانہ گزینی بمانی بجای
خردمند خواند تو را پاک رای (۲)

۹

بلند همتی

محتاج بگفتن نیست که اگر فکر ارتقاء
طلبی در بشر نبود از آن عالم توحش باین
روزگان تمدن نمیرسید و هرملتی که این فکر
در افراد آن نباشد نخواهد توانست از بدبختی

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۵۱۹

(۲) « « « ۶۱۰

بسعادت و از پستی بکمال گراید .

فردوسی این اصل را نیز مراعات کرده و
جوانان را بداشتن همت عالی تحریض کرده و
از این رو یکی از هدفهای او در تعلیم و تربیت
بار آوردن جوانان است با همت بلند و خوی
ارتقاء طلبی و این حقیقت را در چندین مورد
(که عده آنها نیز فراوان است) تکرار کرده
و فرموده است :

بیکروی جستن بلندی سزااست
اگر در میان دم ازدهاست (۱)



بگوش که در جنگ مردن بنام
به از زنده دشمن بدو شاد کام (۲)

و در جای دیگر با بیانی مؤثر این حقیقت
را یادآوری کرده است که :

بنام نکو گر بهیرم رواست
مرا نام باید که تن مرگ راست (۳)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۳۷۹

(۲) « « « ۸۲۸

(۳) « « « ۳۲۸



ز نام است تا جاودان زنده مرد
که مرده شود کالبذ زیر گرد (۱)

۱۰

تعلیمات جنگی

فردوسی مردیست جنگی و دلاوری و
زور آزمائی را بی نهایت میستاید و میتوان
گفت که یکی از مقاصد نظم شاهنامه احیای
این خو بوده است و باین جهت یکی از هدفهای
او در تعلیم و تربیت، تقویت قوهٔ سلحشوری و
دلاوری و تعلیم فنون جنگ است ولی مقصودش
از جنگ جوئی و تعلیمات جنگی و زورمندی
این نیست که هر عضو قوی بضعف حمله ور شده
او را پایمال نماید بلکه جنگ و تربیت جنگی
را بی نهایت دوست دارد اما برای آنکه از حقوق
خود دفاع نماید و خواهی نکو هیده را معدوم
کند و یزدان پرستی و خواهی پسندیده را

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۸۲۳

رواج دهد و این حقیقت را از تمام سخنانیکه
در این موضوع گفته است میتوان فهمید که
از آنجمله است :

نخستین بنرمی سخنگوی باش
بداد و بکوشش بی آهوی باش
چو کارت بنرمی نگردد نکوی
درشتی کن آنگاه و پس رزمجوی (۱)



چو خیره شوی بی گنه خون مریز
مکن با جهاندار یزدان ستیز (۲)

و روی این اصل است که وقتی که سلم کشته

میشود و لشکرش زبون میشوند میفرماید :

چو پیروز گردادمان دستگاه
گنه کار شد رسته با بیگناه
کنون روز داداست و بیداد شد

سران ز کشتن سر آزاد شد

همه مهر جوئید و افسون کنید

ز تن آلت جنگ بیرون کنید

بجائی که تان هست آباد بوم

اگر ترک و چین است و کرمرز روم

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۲۷۵

(۲) « « « ۲۸۴

- ۱۳۱ -

بروشن روان بادتان جایگاه

همه نیکوئی بادتان دستگاه (۱)

سخنان فردوسی در این زمینه بسیار و از
مجموع آنها این حقیقت بخوبی آشکار است
که باید جوانان را توانا و زورمند و جنگجو و
دلاور بار آورد ولی نه برای پایمال کردن ضعیف
بلکه برای اینکه نیکو کاری را در عالم رواج
دهند زیرا چنانکه گفته شد فردوسی جنگ
را برای این میخواهد که :

مگر کز بدان باغ بی خو کنیم
جهان را بداد و دهش نو کنیم (۲)

۱۱

تقویت قوه عاطفه

یکی از هدفهای مهم تعلیم و تربیت تقویت
این قوه است . برای آنکه این قوه تقویت شود
باید افراد را معتقد کرد که غیر از آنها افراد
دیگر هم دارای احساسات هستند و نباید باآزار

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۴۸

(۲) « « « ۴۲۹

آنها کوشید، باید جوانان را طوری تربیت کرد که غیر از خود بوجود دیگران هم اهمیت بدهند و در آزار آنها نکوشیده از خوی خود کامه ای بر کنار و در راه خدمت بدیگران فداکار باشند.

فردوسی در این زمینه نیز سخنها بسیار دارد که از آنهاست :

مبازار موری که دانه کش است
که جان دارد و جان شیرین خوش است

سیاه اندرون باشد و سنگدل
که خواهد که موری شود تنگدل (۱)

و در جای دیگر فرماید :

مبازار کس را که آزاد مرد
سر اندر نیارد به آزار و درد (۲)



بی آزاری و راستی مرگزین
چو خواهی که یابی ز داد آفرین

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۳۸

(۲) « « « ۵۳۲

-۱۳۳-



بکوشید تا رنجها کم کنید
دل همگنان شاد و خرم کنید
که گیتی نماند و نماند بکس
بی آزاری و داد جوئید و بس

۱۲

پندار نیک

بعقیده فردوسی نه تنها باید آراستگی ظاهر
دانش آموزان را در نظر گرفت بلکه باید طوری
کرد که حقیقت و روح و فکر آنها نیز آراسته
و از افکار زشت برکنار باشد و از جمله سخنان
فراوانی که در این مورد دارد باین چند بیت
اکتفا میشود که فرماید:

جوانمردی و راستی یشه کن
همه نیکوئی اندر اندیشه کن (۱)



هر آنکس که اندیشه بد کند
سر انجام بد با تن خود کند (۲)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۸۱۷

(۲) « « « ۶۸۴

- ۱۳۴ -



وگر بد نهان باشی و بد کنش
ز چرخ بلند آیدت سرزنش (۱)

۱۳

گفتار نیک

اگر گفتار زشت و دروغگوئی را ذاتاً
دارای معایبی نشمرده و آنرا فرع وجود اجتماع
دانسته و مضرات و عیوب آنرا از نظر اجتماعی
بنسکریم باز هم افراد (که فردوسی میخواست
خدمتگزار خود و دیگران بار آیند) باید گرد
آن نگرند و این سخن او را فراموش نکنند که :

سخن گفتن نغز و کردار نیک

بماند چنان تا جهانست و ریگ (۲)

در جای دیگر نیز این موضوع را یاد آوری
کرده و گفته است :

چو گفتار و کردار نیکو کنی

بگیتی روان را بی آهو کنی (۳)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۱۳۲

(۲) « « « ۷۱۵

(۳) « « « ۸۱۰



جوانمردی و راستی پیشه کن
همه نیکوئی اندر اندیشه کن (۱)



هنر مردمی باشد و راستی
ز کژی بود کمی و کاستی (۲)



بهر کار در پیشه کن راستی
چو خواهی که نکزایدت کاستی



بگیتی به از راستی پیشه نیست
ز کژی بتر هیچ اندیشه نیست (۳)



کسی کو بتابد سر از راستی
کژی گیردش کار و هم کاستی (۴)

ودر مذمت دروغ گوید :

بگرد دروغ ایچگونه مگرد
چو گردی شود بخت را روی زرد (۵)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۸۱۷

(۲) « « « ۳۲۵

(۳) « « « ۱۷۰

(۴) « « « ۴۲۸

(۵) « « « ۷۳۱

کردار نیک

گفته شد که فردوسی، دانش را برای
 کردار و علم را برای عمل می‌خواهد و بزرگ‌ترین
 آرزوی او این است که کردار خوب نتیجه
 تعلیمات باشد، اینک قسمتی از سخنان او که
 در این مورد گفته است ذکر میشود:

کسی کو بدانش توانگر بود
 ز گفتار کردار بهتر بود (۱)



بیا تا جهان را بید نسیریم
 بکوشش همه دست نیکی بریم (۲)



بدادار نیک اختر ایزدی
 که هرگز نگردد بگرد بدی



مکن بد که بینی بفرجام بد
 ز بد گردد اندر جهان نام بد (۳)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۴۲۸

(۲) « « ۲۶

(۳) « « ۴۴۸



همه خاک دارند بالین و خشت

خنک آنکه جز تخم نیکی نکشت (۱)

و در مقابل بد کرداری را نکوهش کرده و
حتی میتوان گفت که فردوسی این قدر ساده دل
نیست که حقیقهٔ بوجودیو یکه بتواند ظاهر شده
با بشر نبرد کند ایمان داشته باشد با یک دیو در
نظر او مردم بد کردند چنانکه گوید:

تو مر دیو را مردم بد شناس
کسی کو ندارد ز یزدان سپاس

و در جای دیگر گوید:

بدو گفت کسری که ده دیو چیست
کز ایشان خرد را بیاید گریست
چنین داد پاسخ که آزو نیاز
دو دیوند با زور و گردن فراز

.....

.....

در آنکه از کس ندارد سپاس
بنیکی و هم نیست یزدان شناس (۲)

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۲۲۲

(۲) « « « ۳۳۶

و بالاخره سخنان فردوسی در زمینه نکوهش
از بد کرداری و تشویق بکردار نیک بسیار و در
همه آنها این مضمون (که من هم رساله بدان
ختم میکنم) بتکرار گفته شده است که :

پرهیز و تن را یزدان سپار
بگیتی جز از تخم نیکی مکار (۱)



پایان

(۱) خلاصه شاهنامه ص ۷۱۵

از نویسندهٔ این کتاب :

درمان بدبختی

ترجمه

دارای ۱۵۰ صفحه با قطع بزرگ

از انتشارات کلاله خاور

مهمترین کتابیست که امراض روحی را تشریح

و راه علاج آنرا نشان داده است

بها ۶ ریال

جرم و علل آن

چاپ دوم - بها ۲ ریال

کامیابی از چیست؟

چاپ سوم - بها ۲ ریال

سیر علوم و ادبیات در قرن پنجم

زیر چاپ است و بزودی بخش میشود

پاره ای از انتشارات علی جعفری

اسم کتاب	تعداد	مؤلف یا مترجم	ارزش
کلمات محمد	۴۰۰۰	آقای محمد جواد مشکور	۵ ریال
گلستان	۳۰۰۰	شیخ مصلح الدین سعدی	۷ »
تاریخ یلو تاریخ	۲۰۰۰	وزارت فرهنگ	۲۰ »
ستارگان سیاه	۱۰۰۰	آقای سعید نفیسی	۱۰ »
مادر بیگناه	۳۰۰۰	« علی اکبر حق شناس	۱۵ »
اسرار نیویورک	۲۰۰۰	« « « « «	۱۲ »
روش نگارش	۲۰۰۰	« عبدالحسین آیتی	۵ »
دستور ورزش	۲۰۰۰	« ناصر رفیعا	۴ »
مالش و تماس	۲۰۰۰	« دکتر توتیا	۵ »
استمناء بالید	۱۷۰۰۰	« « « « «	۳ »
امراض روحی	۴۰۰۰	« « « « «	۱۵۰ »
صحت زنان	۳۰۰۰	« دکتر کافی	۱۲ »
دستور زیبایی	۳۰۰۰	« « « « «	۸ »
دیوان حکیم سوری	۲۰۰۰	« تقی دانش	۷ »
دستور درازی عمر	۲۰۰۰	« مصطفی شفقی	۴ »
تفریحات شب	۳۰۰۰	« محمد مسعود	۴ »
اقتصاد ملی ایران	۱۰۰۰	« وحید مازندرانی	۶ »
تاریخ فلاسفه اسلام	۱۰۰۰	« علی اکبر صبرفی	۴ »
ناله های دل	۱۰۰۰	« پرویز عامری	۶ »
نامه های عشق	۲۰۰۰	« جواد تربتی	۲ »
دختر راه یاهمه جائی	۱۰۰۰	بانو مریم ساوجی	۷ »
نظامنامه عبور و مرور	۷۲۰۰۰	اداره شهر بانی	۴۰ دینار